

Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Analysis of the Challenges of Differentiating Criminal Procedure

1. Javid Reyhani: PhD Student, Department of Criminal Law and Criminology, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj Iran
2. Ali Janipour*: Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: Ali.janipour.2025@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Rahim Ekrami: Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran

ABSTRACT

The differentiation of criminal procedure, as one of the most profound conceptual and structural developments in contemporary criminal policy, concerns the deliberate transition from a uniform and rigid model of adjudication toward a flexible, purposive system based on the diversification of criminal justice responses. This approach, which has emerged with the claim of enhancing the efficiency of the criminal justice system and guaranteeing fair trial, possesses considerable theoretical and practical capacities; nevertheless, it faces fundamental and multidimensional challenges that simultaneously affect its normative legitimacy and institutional effectiveness. At the theoretical level, ambiguity in the concept and scope of differentiation, the absence of transparent, rational, and controllable criteria for distinguishing between types of proceedings, and its potential conflict with fundamental principles such as equality before the law, legality of procedure, legal security, and predictability of rules cast serious doubt on the philosophical and legal foundations of this approach. At the practical level, the concentration and broad flexibility of the powers of prosecutorial authorities, the discretionary application of differentiated regulations, weak effective judicial oversight, the absence of uniform judicial practice, and institutional inconsistency—and, at the jurisprudential level, ambiguity regarding the manner of applying Qur'anic verses, hadiths, and rules related to justice—challenge the coherent and fair implementation of procedural differentiation. Using an analytical-critical method and a comparative approach, the present article systematically examines the most important theoretical, practical, and jurisprudential challenges of differentiating criminal procedure across all stages of the criminal process. It emphasizes the necessity of reconsidering the theoretical foundations, formulating transparent and binding criteria, strengthening judicial oversight, and effectively guaranteeing individuals' fundamental rights as prerequisites for the realization of legitimate, coherent, and sustainable criminal justice.

Keywords: *differentiation, fair trial, challenges of procedure, criminal policy*

How to cite: Reyhani, J., Janipour, A., & Ekrami, R. (2027). Analysis of the Challenges of Differentiating Criminal Procedure. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(3), 1-24.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 15 March 2026
Revise Date: 23 June 2026
Accept Date: 30 June 2026
Initial Publish Date: 30 June 2026
Final Publish Date: 23 August 2027



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

تحلیل چالش‌های افتراقی سازی دادرسی کیفری

۱. جاوید ریحانی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران
۲. علی جانی پور*: گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. پست الکترونیک: Ali.janipour.2025@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. رحیم اکرامی: گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران

چکیده

افتراقی‌سازی دادرسی کیفری به‌عنوان یکی از عمیق‌ترین تحولات مفهومی و ساختاری در سیاست جنایی معاصر، ناظر بر گذار آگاهانه از الگوی یکنواخت و صلب دادرسی به سوی نظامی منعطف، هدفمند و مبتنی بر تنوع پاسخهای کیفری است. این رویکرد، که با داعیه ارتقای کارآمدی نظام عدالت کیفری و تضمین دادرسی منصفانه شکل گرفته، در عین برخورداری از ظرفیتهای نظری و عملی قابلتوجه، با چالشهایی بنیادین و چندبعدی مواجه است که مشروعیت هنجاری و اثربخشی نهادی آن را به‌طور همزمان تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ساحت نظری، ابهام در مفهوم و حدود افتراقی‌سازی، فقدان معیارهای شفاف، عقلانی و قابل کنترل برای تفکیک دادرسیها، و تعارض بالقوه آن با اصول بنیادینی چون برابری در برابر قانون، قانونی بودن دادرسی، امنیت حقوقی و پیشبینی‌پذیری قواعد، بنیانهای فلسفی و حقوقی این رویکرد را با تردیدهای جدی مواجه می‌سازد. در ساحت عملی، تمرکز و انعطاف گسترده اختیارات نهادهای تعقیبی، اعمال سلیقه‌های مقررات افتراقی، ضعف نظارت قضایی مؤثر، فقدان وحدت رویه و ناهماهنگی نهادی، و در ساحت فقهی ابهام در چگونگی اعمال آیات، احادیث، و قواعد مربوط به عدالت، اجرای منسجم و عادلانه افتراقی‌سازی را با چالش مواجه می‌کند. مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی - انتقادی و رویکرد تطبیقی، ضمن واکاوی نظاممند مهمترین چالشهای نظری و عملی فقهی افتراقی‌سازی دادرسی کیفری در تمامی مراحل فرایند کیفری، بر ضرورت بازاندیشی در مبانی نظری، تدوین معیارهای شفاف و الزام‌آور، تقویت نظارت قضایی و تضمین مؤثر حقوق بنیادین افراد به‌عنوان پیششرطهای تحقق عدالت کیفری مشروع، منسجم و پایدار تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی: افتراقی سازی، دادرسی عادلانه، چالش‌های دادرسی، سیاست کیفری

نحوه استناددهی: ریحانی، جاوید، جانی پور، علی، و اکرامی، رحیم. (۱۴۰۶). تحلیل چالش‌های افتراقی سازی دادرسی کیفری. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۳)، ۱-۲۴.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۴ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۹ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۹ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶



تحولات شتابان اجتماعی، اقتصادی و فناورانه در دهه‌های اخیر، نظام‌های عدالت کیفری را با مجموعه‌های از چالش‌های ساختاری و کارکردی مواجه ساخته است؛ چالش‌هایی که به‌طور بنیادین کارآمدی الگوی سنتی و یکنواخت دادرسی کیفری را زیر سؤال برده‌اند. افزایش چشمگیر تنوع و پیچیدگی جرایم، دگرگونی الگوهای بزهکاری، چندلایه‌شدن شخصیت مرتکبان و گسترش اشکال نوین بزه‌دیدگی، از یکسو، و ارتقای حساسیت‌های حقوق بشری و انتظارات جامعه نسبت به عدالت کیفری، از سوی دیگر، موجب شده است که پاسخ‌های کیفری یکسان و غیرمنعطف، دیگر توان پاسخگویی مؤثر به اقتضانات عدالت کیفری معاصر را نداشته باشند (Ashworth, 2006).

در چنین زمینهای، سیاست جنایی نوین به‌تدریج از منطق یکنواختسازی فاصله گرفته و به‌سوی پذیرش الگوهای افتراقی و متناسب در فرایند دادرسی کیفری سوق یافته است. در این چارچوب، «افتراقی‌سازی دادرسی کیفری» به‌عنوان یکی از مهمترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین رویکردهای سیاست جنایی معاصر مطرح شده است. این رویکرد بر این پیشفرض استوار است که تحقق عدالت کیفری مستلزم اعمال قواعد و سازوکارهای دادرسی متفاوت و هدفمند، متناسب با ویژگیهای جرم، شخصیت مرتکب و وضعیت بزه‌دهنده است؛ نه پابندی مطلق به برابری صوری و یکنواختی شکلی (Delmas-Marty, 1992). از این منظر، افتراقی‌سازی دادرسی نه به‌منزله عدول از عدالت، بلکه به‌عنوان تلاشی برای تحقق عدالت مادی و عقلانی‌سازی پاسخ کیفری تلقی می‌شود. افتراقی‌سازی دادرسی کیفری در معنای موسع خود، ناظر بر تفکیک قواعد، نهادها و مراحل دادرسی بر اساس معیارهایی همچون شدت و نوع جرم، میزان خطرناکی مرتکب، وضعیت خاص بزه‌دهنده و اهداف واکنش کیفری، از جمله پیشگیری، اصلاح و بازاجتماعی‌سازی است. این مفهوم نخستینبار به‌صورت نظاممند در ادبیات سیاست جنایی فرانسه و به‌ویژه در آثار میرل دلماسماری تبیین شد؛ جایی که وی با نقد الگوی کلاسیک دادرسی، بر ضرورت «تنوع سازمانیافته» در پاسخ‌های کیفری تأکید میکند (Delmas-Marty, 1986).

این اندیشه به‌تدریج در نظام‌های حقوقی مختلف نفوذ یافت و در قالب نهادهایی چون دادرسیهای تسریعی، رسیدگیهای ویژه به اطفال و نوجوانان، عدالت ترمیمی، سازوکارهای جایگزین تعقیب و نظام‌های افتراقی اجرای مجازات متجلی شد. با وجود این، افتراقی‌سازی دادرسی کیفری همواره با پرسشی بنیادین همراه بوده است: چگونه میتوان میان الزامات کارآمدی نظام عدالت کیفری و حفظ اصول بنیادین دادرسی عادلانه، از جمله اصل برابری در برابر قانون، اصل قانونی بودن دادرسی، امنیت حقوقی و تضمین حقوق دفاعی متهم، تعادل برقرار کرد؟ منتقدان این رویکرد هشدار میدهند که گسترش بیضابطه و فاقد معیارهای شفاف دادرسیهای افتراقی، میتواند به افزایش اعمال سلیقه‌های، تضعیف پیشبینی‌پذیری قواعد حقوقی و در نهایت، نقض حقوق بنیادین افراد منجر شود (Duff et al., 2010). از سوی دیگر، طرفداران افتراقی‌سازی بر این باورند که پابندی سختگیرانه به یکنواختی دادرسی، خود میتواند منجر به بیعدالتیهای ماهوی و ناکارآمدی واکنش کیفری در مواجهه با واقعیتهای متکثر اجتماعی شود (Lazerges, 2008).

در کنار چالش‌های نظری، افتراقی‌سازی دادرسی کیفری در عرصه عمل نیز با موانع جدی مواجه است. تمرکز اختیارات در نهادهای تعقیبی، دامنه گسترده اختیار در تصمیم‌گیریهای افتراقی، ضعف نظارت قضایی مؤثر و فقدان آموزش تخصصی، زمینه بروز نابرابری عملی و اعمال سلیقه‌های مقررات افتراقی را فراهم می‌آورد؛ امری که به‌ویژه در مراحل تحقیقات مقدماتی و تعقیب، آثار تعیینکننده‌ای بر سرنوشت فرایند کیفری دارد (Cape & Smith, 2017).

این چالش‌ها در مرحله اجرای احکام نیز تشدید می‌شود؛ جایی که شکاف میان اهداف اصلاحی و بازاجتماعی‌سازی با ظرفیتهای نهادی و اجرایی، کارآمدی عملی افتراقی‌سازی را به‌طور جدی تضعیف می‌کند (Roberts & Hough, 2013).

در نظام حقوقی ایران نیز، گرایش به افتراقی‌سازی دادرسی کیفری را میتوان در تحولات تقنینی سالهای اخیر، به‌ویژه در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، مشاهده کرد. پیشبینی نهادهایی همچون دادرسی ویژه اطفال و نوجوانان، تعلیق و تعویق تعقیب و صدور حکم، میانجیگری و مجازاتهای جایگزین حبس، بیانگر پذیرش نسبی منطق افتراقی‌سازی از سوی قانونگذار است (Ashouri, 2019). با این حال، ابهام در معیارهای تقنینی، فقدان سیاست جنایی منسجم و ضعف زیرساختهای نهادی، موجب شده است که این رویکرد در عمل با چالشهای جدی مواجه شود (Ardabili, 2021).

ازاینرو، بررسی جامع و نظاممند چالشهای نظری و عملی افتراقی‌سازی دادرسی کیفری، نه تنها از حیث توسعه ادبیات علمی، بلکه از منظر تضمین مشروعیت، انسجام و کارآمدی نظام عدالت کیفری، ضرورتی انکارناپذیر به شمار میرود.

در حقوق ایران، پژوهشهای داخلی عمدتاً پس از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ گسترش یافته‌اند. برخی مطالعات، افتراقی‌سازی را گامی مثبت در جهت کارآمدسازی عدالت کیفری و تحقق عدالت مادی دانسته‌اند (Ashouri, 2019)، در حالی که گروهی دیگر با رویکردی انتقادی، بر خطر تضعیف اصول بنیادین دادرسی عادلانه و بیثباتی رویه قضایی تأکید کرده‌اند (Ardabili, 2021). همچنین بررسیهای موردی نشان میدهد که فقدان معیارهای شفاف و ضعف زیرساختهای اجرایی، مانع تحقق کامل اهداف افتراقی‌سازی در عمل شده است.

مرور فشرده ادبیات داخلی و بینالمللی نشان میدهد که اگرچه افتراقی‌سازی دادرسی کیفری به‌عنوان یک ضرورت سیاست جنایی نوین پذیرفته شده است، اما چالشهای نظری و عملی آن همچنان به‌طور پراکنده و غیرنظاممند بررسی شده‌اند. خلأ اصلی پژوهشها، فقدان تحلیلی جامع و یکپارچه از چالشهای افتراقی‌سازی دادرسی کیفری در تمامی مراحل فرایند کیفری و در پیوند مستقیم با اصول دادرسی عادلانه است؛ خلأیی که پژوهش حاضر درصدد جبران آن است.

مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی - انتقادی و با بهره‌گیری از منابع معتبر داخلی و بینالمللی، میکوشد مهمترین چالشهای افتراقی‌سازی دادرسی کیفری در سیاست جنایی معاصر را در پرتو اصول دادرسی عادلانه واکاوی کرده و زمینهای تحقق افتراقی‌سازی مشروع، منسجم و کارآمد را بررسی کند.

مفهوم افتراقی‌سازی، اصول دادرسی عادلانه و گونه‌های افتراقی‌سازی دادرسی کیفری

تعریف افتراقی‌سازی

افتراقی‌سازی دادرسی کیفری فرایند تقنینی، قضایی و نهادی است که طی آن، قانونگذار یا نظام عدالت کیفری، با توجه به ویژگیهای مرتبط و مؤثر یک دسته از پروندهها، جرایم یا اشخاص، از قالب عمومی و یکسان دادرسی کیفری فاصله می‌گیرد و برای آن دسته، مجموعه‌ای از قواعد، تشریفات، مراجع، کنشگران، تضمینها یا شیوه‌های رسیدگی خاص ایجاد میکند؛ به‌گونه‌ای که در کنار آیین عمومی دادرسی، یک یا چند صورت ویژه، ساده‌شده، تشدیدشده یا حمایت‌مدار از دادرسی شکل می‌گیرد (Rusman, 2022). به عبارتی دیگر، افتراقی‌سازی دادرسی کیفری عبارت است از فرایند ایجاد انحراف ضابطه‌مند از شکل عمومی دادرسی کیفری و تأسیس قواعد یا ساختارهای خاص برای رسیدگی به دسته معینی از جرایم، متهمان، بزه‌دیدگان یا پروندهها، بر مبنای تفاوت‌های مؤثر و مرتبط آنان، با هدف تأمین تناسب، حمایت مؤثر، تخصص، کارآمدی یا مقابله متناسب با خطر جرم، ضمن حفظ اصول بنیادین دادرسی عادلانه.

اصول دادرسی عادلانه

دادرسی عادلانه مجموعه‌ای از اصول و تضمین‌های نهادی، شکلی و دفاعی است که باید از آغاز فرایند قضایی تا صدور و اجرای رأی رعایت شود تا حقوق و تعهدات اشخاص یا اتهام کیفری آنان، توسط مرجعی قانونی، صالح، مستقل و بیطرف و در فرایندی برابر، علنی، توافقی و در مهلتی معقول بررسی شود و هر شخص امکان واقعی و مؤثر برای طرح ادعا، ارائه دلیل و دفاع از خود داشته باشد. در حقوق بین‌الملل میتوان از حق دسترسی مؤثر به دادگستری، اصل برابری در برابر دادگاه و تساوی سلاحها، اصل علنی بودن دادرسی، رسیدگی در مهلت معقول و منع اطاله دادرسی، اصل برائت، اصل توافقی بودن و حق مواجهه با دلایل و شهود، حق برخورداری از زمان و امکانات کافی برای دفاع، به‌عنوان مهمترین اصول دادرسی عادلانه یاد کرد؛ هرچند که تمام اصول به این موارد نیز محدود نیستند.

گونه‌های افتراقی سازی دادرسی کیفری

افتراقی سازی را میتوان بر اساس منشأ تفاوت به اقسام زیر تقسیم کرد:

- الف) افتراقی سازی شخص‌محور: مانند دادرسی اطفال و نوجوانان، اشخاص حقوقی، نظامیان، روحانیان یا دارندگان برخی سمتهای حکومتی.
- ب) افتراقی سازی جرم‌محور: مانند مقررات ویژه جرایم امنیتی، سازمان یافته، سیاسی، مطبوعاتی، اقتصادی یا جرایم منافی عفت.
- ج) افتراقی سازی بزه‌دهنده‌محور: مانند حمایت‌های ویژه از کودکان، اشخاص دارای ناتوانی، زنان بزه‌دهنده خشونت یا قربانیان جرایم جنسی.
- د) افتراقی سازی مرجع‌محور: مانند دادگاه اطفال و نوجوانان، دادگاه نظامی، دادگاه انقلاب و دادگاه کیفری یک مرکز استان.
- ه) افتراقی سازی مرحله‌ای: مانند قواعد متفاوت تحقیقات مقدماتی، محدودیت انتشار اطلاعات، شیوه اخذ تأمین، تشکیل پرونده شخصیت یا شیوه اجرای مجازات.

اصول دادرسی عادلانه در دادرسیهای کیفری

هرچند که شاید در این مقاله نتوان تمام اصول و مؤلفه‌های دادرسی عادلانه را برشمرد، لکن سعی بر آن شد تا اهم اصول عادلانه احصا و توضیح داده شود.

دادگاه صالح، مستقل و تشکیل شده به موجب قانون

هیچکس نباید توسط مرجعی محاکمه شود که صلاحیت آن پس از وقوع رفتار یا به‌صورت موردی ایجاد شده است. اصل «دادگاه صالح» اقتضا میکند صلاحیت مرجع، ترکیب دادگاه و قواعد رسیدگی پیشاپیش به موجب قانون مشخص شده باشند. استقلال به معنای مصونیت قاضی از دستور، تهدید، فشار سیاسی، اداری، اقتصادی و رسانه‌ای است. بیطرفی نیز ناظر بر فقدان پیشداوری و تعارض منافع نسبت به طرفین یا موضوع پرونده است. استقلال بیشتر وصف نهادی و بیطرفی عمدتاً وصف عملکرد قاضی است، هرچند میان آنها ارتباط نزدیک وجود دارد. اما برای سنجش بیطرفی، دو معیار قابل اعمال است: ۱. معیار ذهنی: آیا قاضی واقعاً نسبت به شخص یا موضوع پرونده پیشداوری داشته است؟ ۲. معیار عینی: آیا اوضاع و احوال پرونده، برای قاضی معقول، تردید موجهی درباره بیطرفی ایجاد میکند؟

رسیدگیهای علنی

علنی بودن رسیدگی از اصول بنیادین دادرسی منصفانه و یکی از مهمترین سازوکارهای نظارت عمومی بر عملکرد دستگاه قضایی است. برگزاری علنی محاکمه، افزون بر حمایت از متهم در برابر رسیدگی‌های پنهانی و خودسرانه، زمینه پاسخگویی مراجع قضایی، تقویت اعتماد عمومی، ارتقای کیفیت تصمیم‌های قضایی و نظارت جامعه بر اجرای عدالت را فراهم میسازد.

در حقوق ایران نیز، اصل ۱۶۵ قانون اساسی مقرر کرده است که محاکمات به‌صورت علنی برگزار میشوند و حضور افراد در آنها بلامانع است، مگر در موارد استثنایی مقرر در همان اصل. اصل ۱۶۸ نیز علنی بودن رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی را همراه با حضور هیئت منصفه الزامی دانسته است. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز در مواد ۳۵۲ تا ۳۵۴، اصل، استثناءها، مفهوم و برخی آثار علنی بودن محاکمه را بیان کرده است.

اصل برابری در برابر دادگاه و تساوی سلاحها

اصل برابری در برابر دادگاه و اصل تساوی سلاحها از مهمترین تضمین‌های دادرسی عادلانه‌اند. با وجود ارتباط نزدیک این دو اصل، قلمرو و کارکرد آنها یکسان نیست. برابری در برابر دادگاه، حقی عام و ناظر بر دسترسی برابر و بدون تبعیض اشخاص به مراجع قضایی و برخورداری آنان از حمایت یکسان قضایی است؛ درحالی‌که تساوی سلاحها، تضمینی خاصتر و ناظر بر تعادل کارکردی موقعیت طرفین در جریان رسیدگی است. بر مبنای اصل اخیر، هر طرف باید فرصت معقول و مؤثری برای اطلاع از ادعاها و ادله طرف مقابل، ارائه دلایل، پاسخگویی، بهره‌مندی از وکیل و امکانات دفاعی و مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری داشته باشد، به‌گونه‌ای که در مقایسه با طرف دیگر در وضعیت نامساعد اساسی قرار نگیرد.

ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، برابری در برابر دادگاهها را صراحتاً شناسایی کرده و تفسیر عمومی شماره ۳۲ کمیته حقوق بشر، تساوی سلاحها را از لوازم آن دانسته است. در نظام اروپایی نیز تساوی سلاحها به‌عنوان یکی از عناصر مفهوم گسترده‌تر محاکمه منصفانه از ماده ۶ کنوانسیون اروپایی استخراج شده است. در حقوق ایران، اگرچه عنوان «تساوی سلاحها» به‌صراحت در قانون اساسی و قوانین عادی به کار نرفته، اما مجموعه‌های از اصول قانون اساسی و مواد قانون آیین دادرسی کیفری، از جمله حق دادخواهی، حق انتخاب وکیل، اصل برائت، حق اطلاع از اتهام، حق سکوت، دسترسی به پرونده، دادرسی ترافیعی و آخرین دفاع، مبانی شناسایی ضمنی آن را فراهم کرده‌اند.

اصل رسیدگی در مهلت معقول و منع اطاله دادرسی

رسیدگی قضایی هنگامی می‌تواند واجد وصف عادلانه باشد که افزون بر رعایت استقلال و بیطرفی مرجع قضایی، حق دفاع، اصل تناظر و صدور رأی مستدل، در مدتی متناسب با ویژگیهای دعوا انجام شود. تأخیر ناموجه در رسیدگی، نه تنها حق اشخاص به دسترسی مؤثر به دادگستری را مخدوش می‌کند، بلکه ممکن است به از بین رفتن ادله، افزایش هزینه‌های دادرسی، استمرار بازداشت، فرسایش موقعیت اجتماعی متهم، تکرار بزه‌دیدی و کاهش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی بینجامد. در مقابل، تأکید افراطی بر سرعت نیز می‌تواند موجب شتابزدگی، محدود شدن حق دفاع و افزایش احتمال خطای قضایی شود. از اینرو، معیار مطلوب نه «رسیدگی سریع به هر قیمت»، بلکه «رسیدگی در مهلت معقول» است.

دادرسی، صرفاً مجموعه‌های از تشریفات برای صدور حکم نیست؛ بلکه سازوکاری است که باید حمایت مؤثر و بهموقع از حقوق اشخاص را تضمین کند. حکمی که پس از سپری شدن زمانی نامتناسب صادر شود، ممکن است از نظر شکلی صحیح باشد، اما از حیث کارآمدی و عدالت قضایی، ارزش واقعی خود را از دست بدهد. اجرای دیر هنگام حق، در بسیاری از موارد، به معنای محرومیت عملی از همان حق است.

صریحترین مقرر در حقوق ایران، ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ است. مطابق این ماده، مراجع قضایی باید با بیطرفی و استقلال کامل، در کوتاهترین مهلت ممکن به اتهام انتسابی رسیدگی و از هر اقدامی که موجب ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرایند دادرسی کیفری میشود جلوگیری کنند. این ماده از چند جهت اهمیت دارد: نخست، رسیدگی بهموقع را در کنار استقلال و بیطرفی قرار داده و آن را جزء ساختار دادرسی منصفانه معرفی کرده است. دوم، تکلیف مرجع قضایی تنها سرعت در اقدام نیست، بلکه جلوگیری از رفتارهای مخل و اطلاعات‌آفرین نیز هست. سوم، عبارت «کوتاهترین مهلت ممکن» باید با قید امکان حقوقی و عملی تفسیر شود و نمیتواند مجوز محدود کردن حق دفاع باشد. باینحال، تقلیل مهلت معقول به «سرعت» کافی نیست. مهلت معقول مفهومی وسیعتر است و ارزیابی آن به شرایط پرونده و آثار تأخیر وابسته است (Nourian & Salimi, 2017).

اصل برائت

دادرسی کیفری عرصه رویارویی قدرت عمومی با آزادیها و حقوق بنیادین اشخاص است. دولت از ابزارهایی چون تعقیب، احضار، جلب، تفتیش، بازداشت و مجازات برخوردار است، حالآنکه متهم معمولاً در موقعیتی نابرابر و آسیبپذیر قرار دارد. برقراری تعادل میان ضرورت کشف جرم و حمایت از امنیت جامعه از یک سو و صیانت از آزادی، حیثیت و کرامت انسان از سوی دیگر، مهمترین کارکرد اصول دادرسی منصفانه است. در این میان، اصل برائت نقش محوری دارد؛ زیرا همه اقدامات محدودکننده علیه شخص را به وجود دلیل، حکم قانون، نظارت قضایی و رعایت ضرورت و تناسب مقید میکند. اصل برائت در مفهوم کیفری بیانگر آن است که صرف طرح شکایت، اعلام جرم، انتساب اتهام، دستگیری یا صدور کیفرخواست، برای مجرم دانستن شخص کافی نیست. متهم تا زمانی که جرم وی در دادگاه صالح و با رعایت تشریفات قانونی اثبات نشده است، باید بیگناه تلقی و متناسب با همین وضعیت با او رفتار شود. بدین ترتیب، اصل برائت افزون بر یک قاعده اثباتی، قواعدهای رفتاری، تفسیری و نهادی است.

اصل برائت کیفری سه مؤلفه اساسی دارد: نخست، مؤلفه اثباتی؛ بار اثبات عناصر مادی، معنوی و قانونی جرم بر عهده مقام تعقیب است و متهم اصولاً مکلف به اثبات بیگناهی خود نیست. دوم، مؤلفه تفسیری؛ هرگاه پس از ارزیابی همه ادله، تردید معقولی درباره وقوع جرم، انتساب آن یا مسئولیت کیفری متهم باقی بماند، این تردید باید به سود وی تفسیر شود. سوم، مؤلفه رفتاری؛ ضابطان، مقامات قضایی، مسئولان عمومی و رسانهها نباید پیش از صدور حکم قطعی، با گفتار یا رفتار خود شخص را مجرم معرفی کنند.

اصل برائت آنچنان از اهمیت برخوردار است که خداوند متعال آیاتی در قرآن کریم را به آن اختصاص داد.

آیه ششم سوره حجرات، مؤمنان را از پذیرش خبر اشخاص فاسق بدون بررسی و تحقیق منع میکند. آیه سیوششم سوره اسراء نیز پیروی از چیزی را که انسان نسبت به آن علم ندارد، ناروا میدانند. این آموزهها با ضرورت احراز اتهام از طریق دلیل معتبر و ممنوعیت داوری بر پایه ظن و گمان هماهنگاند. در قواعد فقهی نیز قاعده قبح عقاب بلا بیان مقرر میکند که مجازات شخص بدون وجود بیان و دلیل پیشین، از نظر عقل قبیح است. این قاعده از یک سو مبنای اصل قانونی بودن جرم و مجازات و از سوی دیگر، پشتوانه منع محکومیت بدون اثبات قانونی جرم است. قاعده درء نیز بر دفع مجازات در موارد وجود شبهه دلالت دارد. ماده ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی انعکاسی از همین رویکرد است و مقرر میکند هرگاه وقوع جرم، شرایط آن یا شرایط مسئولیت کیفری مورد شبهه یا تردید باشد، حسب مورد جرم یا شرط مزبور ثابت نمیشود. قاعده البینه علی المدعی نیز ارائه دلیل را بر عهده مدعی قرار میدهد. در دعوی کیفری، مقام تعقیب که مدعی وقوع جرم و انتساب آن به متهم است، باید دلایل کافی ارائه کند. متهم میتواند در برابر ادعای مطرحشده دفاع کند، اما اصولاً وظیفه ندارد بیگناهی خود را ثابت کند.

نظام حقوقی ایران نیز در سطح قانون اساسی و قوانین عادی، اصل برائت را به‌طور گسترده شناسایی کرده است. اصل ۳۷ قانون اساسی، مواد ۲ تا ۷ و مقررات مربوط به حقوق دفاعی در قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۱۲۰ و تعریف علم قاضی در ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی و قانون احترام به آزادیهای مشروع، بنیان هنجاری مناسبی برای حمایت از متهم فراهم ساختند. با وجود این، تحقق دادرسی منصفانه تنها با شناسایی نظری حقوق امکانپذیر نیست. اصل برائت باید در رفتار ضابط، تصمیم بازپرس، نحوه اطلاعرسانی، انتخاب قرار تأمین، ارزیابی ادله و نگارش رأی قضایی انعکاس یابد. هرگونه استثنا نیز باید قانونی، ضروری، متناسب و مزیق باشد.

در اسناد بین‌المللی نیز ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر میکند هر شخص متهم به ارتکاب جرم، تا زمانی که مجرمیت او در یک محاکمه علنی و با برخورداری از تضمینهای لازم برای دفاع اثبات نشده باشد، بیگناه فرض میشود. ماده ۱۴ بند ۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز حق برخورداری از فرض بیگناهی را به رسمیت می‌شناسد. ایران میثاق مزبور را تصویب کرده و مطابق ماده ۹ قانون مدنی، مقررات عهدنامههایی که بر طبق قانون اساسی منعقد شده‌اند، در حکم قانوناند. کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد در تفسیر عمومی شماره ۳۲، اصل برائت را بنیادی برای حمایت از حقوق بشر دانسته است. بر اساس این تفسیر، بار اثبات اتهام بر عهده مقام تعقیب است، مجرمیت باید فراتر از تردید معقول اثبات شود، متهم از مزیت شک برخوردار است و مقامات عمومی باید از اظهاراتی که پیش از اثبات جرم، متهم را گناهکار نشان میدهد خودداری کنند.

بنابراین، اصل برائت باید به‌عنوان «اصل راهبردی فرایند کیفری» تلقی شود. بر این مبنا، بار اثبات بر عهده مقام تعقیب است؛ شک مؤثر به سود متهم تفسیر میشود؛ سکوت فاقد دلالت مستقل بر مجرمیت است؛ بازداشت موقت استثنایی است؛ ادله نامشروع اعتبار ندارد و مقامات عمومی تا پیش از محکومیت قطعی باید از هرگونه مجرم‌نمایی اجتناب کنند.

اصل ترافی بودن و حق مواجهه با دلایل و شهود

اصل ترافی بودن یا تناظر، از بنیادیترین تضمینهای دادرسی منصفانه است و اقتضا دارد که هر یک از طرفین دعوا، در زمان مناسب از ادعاها، دفاعیات، دلایل و مستندات طرف مقابل و نیز اطلاعات و دلایلی که دادگاه رأساً مورد توجه قرار میدهد، آگاه شود و فرصت واقعی و مؤثری برای بررسی، مناقشه و پاسخگویی به آنها داشته باشد. در دادرسی کیفری، یکی از مهمترین جلوههای این اصل، حق متهم بر مواجهه با دلایل اتهام و پرسش از شهود علیه خود است. این حق با اصولی چون برابری سلاحها، حق دفاع، بیطرفی مرجع قضایی، علنی بودن محاکمه و لزوم استدلالی بودن رأی ارتباطی ساختاری دارد.

دادرسی منصفانه صرفاً به معنای تشکیل دادگاه به موجب قانون یا صدور رأی توسط قاضی نیست، بلکه مجموعه‌ای از تضمینهای شکلی و ماهوی است که امکان مشارکت آگاهانه و مؤثر اشخاص در فرایند قضایی را فراهم میکند. هرگاه یکی از طرفین دعوا از دلایل مؤثر بر تصمیم دادگاه بیاطلاع بماند یا فرصت کافی برای پاسخگویی به آنها نداشته باشد، حتی رأیی که از حیث نتیجه با واقعیت مطابقت دارد، از نظر روش رسیدگی با معیارهای عدالت قضایی سازگار نخواهد بود. اصل ترافی بودن که در ادبیات حقوقی ایران غالباً با عنوان «اصل تناظر» نیز شناخته میشود، بر این اندیشه استوار است که هیچ ادعا، دلیل، گزارش کارشناسی، شهادت، سند یا استدلال حقوقی نباید بدون اطلاع طرف متأثر و اعطای فرصت مؤثر برای پاسخ، مبنای تصمیم قضایی قرار گیرد. این اصل از قاعده بنیادین «شنیدن هر دو طرف» سرچشمه میگیرد و ارتباط نزدیکی با اصل برابری سلاحها دارد؛ باینحال، این دو کاملاً مترادف نیستند. اصل تناظر ناظر بر حق اطلاع و پاسخگویی است، در حالی که برابری سلاحها بر تعادل واقعی امکانات و موقعیتهای دفاعی طرفین تأکید دارد.

حقوق ایران برخی عناصر مهم این حق را در قانون اساسی و قوانین آیین دادرسی شناسایی کرده است. تفهیم اتهام و دلایل، حق برخورداری از وکیل، امکان مطالعه پرونده، طرح پرسش از شهود و تصریح به ترافی بودن رسیدگی دادگاه از جمله نقاط قوت نظام موجود است. با اینحال، شناسایی پراکنده این تضمینها برای تحقق دادرسی منصفانه کفایت نمیکند. غیرترافی بودن تحقیقات مقدماتی، امکان محدود کردن دسترسی به پرونده، فقدان تکلیف جامع افشای ادله، نبود پرسش متقابل ساختارمند و ابهام در ضمانت اجرای استفاده از ادله مناقشه‌نشده، از مهمترین کاستیهای موجود است. رفع این کاستیها مستلزم آن است که اصل تناظر از یک ارزش تفسیری به قاعدهای صریح، الزامآور و برخوردار از ضمانت اجرا تبدیل شود.

در نهایت، رعایت اصل ترافی بودن نهتنها از حقوق اصحاب دعوا حمایت میکند، بلکه احتمال خطای قضایی را کاهش میدهد، کیفیت استدلال احکام را افزایش میدهد و اعتماد عمومی به دستگاه عدالت را تقویت میکند. عدالت قضایی هنگامی محقق میشود که اشخاص صرفاً موضوع تصمیم دادگاه نباشند، بلکه فرصت واقعی مشارکت در فرایندی را داشته باشند که به آن تصمیم منتهی میشود.

اصل حق دسترسی مؤثر به دادگستری

حق دسترسی به دادگستری، نقطه آغاز برخورداری از سایر تضمینهای دادرسی منصفانه است؛ زیرا بدون امکان واقعی طرح دعوا، دفاع، برخورداری از مشاوره و وکیل، رسیدگی در مهلت معقول و اجرای مؤثر رأی، شناسایی سایر حقوق ماهوی و شکلی فاقد اثر عملی خواهد بود.

حمایت قضایی زمانی معنا پیدا میکند که اشخاص بتوانند حقوق مورد ادعای خود را نزد مرجعی مستقل، بیطرف و صالح مطرح کنند و تصمیم آن مرجع نیز در عمل قابلیت اجرا داشته باشد. بنابراین، وجود دادگاه یا شناسایی صوری حق دادخواهی، بهتنهایی برای تحقق عدالت قضایی کافی نیست. ممکن است دادگاه از نظر قانونی وجود داشته باشد، اما هزینههای سنگین، فاصله جغرافیایی، پیچیدگی تشریفات، فقدان وکیل، محدودیت زمانی نامتناسب، اطاله رسیدگی یا اجرا نشدن حکم، مراجعه به آن را برای شخص غیرممکن یا بیفایده سازد. در چنین وضعیتی، دسترسی از حیث حقوقی به رسمیت شناخته شده، اما از حیث عملی مؤثر نیست. در ادبیات حقوقی ایران، دسترسی به دادگستری مجموعه‌ای از عوامل حقوقی، سازمانی و اجرایی دانسته شده است که امکان برخورداری اشخاص از خدمات قضایی دسترسپذیر و کارآمد را فراهم میآورد. سه ویژگی سهولت، سرعت و رایگان یا قابلتحمّل بودن هزینهها، از مهمترین شاخصهای این مفهوم معرفی شدهاند (Habibi, 2018). همچنین، اصل دسترسی به عدالت مفهومی وسیعتر از حق ورود به ساختمان دادگاه دارد و دسترسی به دادگستری، بهعنوان مرجع رسمی تظلمخواهی، یکی از مهمترین جلوههای آن است (Mohseni, 2017). حق دسترسی مؤثر، از یک سو حقی مستقل است؛ زیرا اشخاص میتوانند در برابر مقررات یا اقداماتی که مانع مراجعه آنان به دادگاه میشود، به آن استناد کنند. از سوی دیگر، این حق مقدمه و شرط بهرهمندی از تضمینهایی مانند استقلال و بیطرفی قاضی، اصل تناظر، برابری سلاحها، حق دفاع، علنی بودن رسیدگی و مستدل بودن رأی است. تضمین دادرسی منصفانه برای شخصی که اساساً قادر به طرح دعوا یا ارائه دفاع مؤثر نیست، ارزشی صرفاً انتزاعی خواهد داشت (Yavari, 2004). حق دسترسی مؤثر به دادگستری، صرفاً حق ورود به دادگاه یا ثبت یک دادخواست نیست، بلکه تضمینی چندبعدی و مستمر است که از آگاهی شخص نسبت به حقوق خود آغاز میشود و تا اجرای واقعی رأی ادامه مییابد. مؤثر بودن دسترسی مستلزم آن است که دادگاه از نظر حقوقی، اقتصادی، جغرافیایی، زبانی و فنی در دسترس باشد و شخص بتواند با برخورداری از فرصت و امکانات کافی، ادعا یا دفاع خود را مطرح کند. دسترسی مؤثر از یک سو حقی مستقل و قابل استناد و از سوی دیگر، پیششرط تحقق سایر تضمینهای دادرسی منصفانه است. استقلال دادگاه،

اصل تناظر یا مستدل بودن رأی، برای شخصی که توان ورود به فرایند قضایی ندارد، فاقد فایده عملی است. همچنین، دادرسیای که پس از تأخیری نامعقول پایان یابد یا رأی آن اجرا نشود، نمیتواند حمایت قضایی مؤثر تلقی شود.

نظام حقوقی ایران، به‌ویژه از طریق اصول ۳۴، ۳۵، ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون اساسی، بنیادهای مهمی برای شناسایی این حق فراهم کرده است. با اینحال، میان شناسایی هنجاری و تحقق عملی آن فاصله وجود دارد.

هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم، پراکندگی معاضدت حقوقی، پیچیدگی تشریفات، اطاله دادرسی، محدودیتهای انتخاب وکیل در برخی مراحل، شکاف دیجیتال و دشواری اجرای احکام، مهمترین عوامل کاهش اثربخشی دسترس‌یافتند. رفع این موانع مستلزم تغییر نگاه از «امکان قانونی مراجعه» به «توانایی واقعی استفاده از عدالت» است. بنابراین، پیشنهاد اصلی در این خصوص، پذیرش صریح معیار اثربخشی در قانونگذاری و تفسیر قضایی است. هر مقرر یا رویه‌ای که بر امکان طرح دعوا، دفاع، ادامه رسیدگی یا اجرای رأی اثر میگذارد، باید از حیث ضرورت و تناسب بررسی شود. در این چارچوب، تصویب قانون جامع معاضدت حقوقی، اصلاح نظام هزینه‌ها، تضمین دسترسی فوری به وکیل، توسعه خدمات چندمسیره، تعیین استانداردهای زمانی و تقویت اجرای احکام، مهمترین الزامات تحقق اصل دسترسی مؤثر به دادگستری به‌عنوان دروازه دادرسی منصفانه محسوب میشوند.

چالشهای افتراقی‌سازی دادرسی کیفری در سیاست جنایی معاصر

افتراقی‌سازی دادرسی کیفری، به معنای طراحی قواعد، نهادها یا شیوه‌های رسیدگی متفاوت برای گروهها، جرایم یا موقعیتهای خاص، هم میتواند ابزار تحقق برابری مؤثر باشد و هم، در صورت فقدان ضابطه، به تبعیض، امنیت‌گرایی و فرسایش حقوق دفاع بینجامد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که نظام دادرسی کیفری ایران با چه چالشهایی در مسیر افتراقی‌سازی روبه‌رو بوده و مهمترین چالشهای نظری، عملی و فقهی این فرایند در پرتو اصول دادرسی عادلانه چیست. یافته‌ها نشان میدهد که افتراقی‌سازی در حقوق ایران از منظر واحدی پیروی نمیکند: بخشی حمایتی و مبتنی بر آسیب‌پذیری است؛ بخشی به تخصص، محرمانگی یا ویژگی جرم تکیه دارد؛ و بخشی دیگر، به‌ویژه در جرایم امنیتی و سازمانیافته، ممکن است به محدودیت تضمینهای دفاعی منجر شود. تعارض برابری صوری و ماهوی، نبود تعریف قانونی از آسیب‌پذیری، پراکندگی مقررات، نابرابری جغرافیایی در دسترسی به نهادهای تخصصی، ضعف ارزیابی فردی، محدودیت انتخاب وکیل، ناکفایتی تسهیلات معقول و تنش میان برخی قرائنهای فقهی با استانداردهای کودک‌محور، مهمترین چالشهاست.

مهمترین چالشهای نظری

تعارض ظاهری برابری صوری و برابری ماهوی

نخستین چالش نظری آن است که آیا اعمال قواعد متفاوت نسبت به اشخاص با اصل برابری مغایرت دارد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم تفکیک میان برابری صوری و ماهوی است. برابری صوری بر اعمال قواعد یکسان تأکید دارد؛ اما برابری ماهوی اقتضا میکند تفاوت‌های واقعی و مؤثر اشخاص نیز مورد توجه قرار گیرد. برای نمونه، اعمال تشریفات عمومی بازجویی نسبت به کودک، شخص دارای ناتوانی ذهنی و متهم بزرگسال، ظاهراً برابر اما در عمل ناعادلانه است. بنابراین، حمایت مضاعف از شخص آسیب‌پذیر تبعیض ناروا محسوب نمیشود؛ بلکه وسیله جبران نابرابری واقعی است. با اینحال، هر تفاوتی مشروع نیست. تفاوت باید بر ویژگی مرتبط با موضوع دادرسی مبتنی باشد. سمت اداری، عقیده سیاسی یا تعلق صنفی، تنها هنگامی میتوانند مبنای تفاوت قرار گیرد که ارتباط مستقیم و قابل اثباتی با هدف مشروع دادرسی داشته باشد. اگر ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری صرفاً امر به یکسانی قواعد فهم شود، هر تسهیل خاص به امتیاز ناروا تعبیر خواهد شد. در مقابل، اگر

«شرایط نامساوی» بدون معیار عینی پذیرفته شود، قانونگذار یا قاضی می‌تواند تقریباً هر تفاوتی را توجیه کند. راه‌حل، تعریف تفاوت مرتبط است: ویژگی باید اثر قابل توضیحی بر توان مشارکت، قابلیت اعتماد دلیل، نیاز حفاظتی یا پیچیدگی فنی داشته باشد. تفاوت‌های نامرتب با این اهداف، تبعیض‌آمیزند. برابری ماهوی نیز به معنای نتیجه یکسان نیست. هدف، دسترسی و فرصت منصفانه برای استفاده از حق است. مترجم برای ناشنوا یا زمان بیشتر برای فرد دارای اختلال شناختی، مزیت رقابتی نیست؛ جبران مانع است. در مقابل، کاهش فرصت دفاع متهم به سبب عنوان امنیتی پرونده، جبران مانع نیست و بار سنگین توجیه دارد.

خطر ذات‌گرایی و برچسب‌زنی

ذات‌گرایی در این زمینه یعنی این فرض که تمام اعضای یک گروه، دارای صفات ثابت، طبیعی و همسانانند؛ برای مثال، همه کودکان «فاقد قدرت تصمیم‌گیری»، همه زنان «ضعیف و عاطفی»، همه افراد دارای اختلال روانی «خطرناک»، همه معتادان «غیرقابل اعتماد» یا همه اشخاص دارای معلولیت «فاقد توانایی مشارکت مؤثر در دادرسی» تلقی شوند. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که قانون یا مقام قضایی، ویژگی‌ای را که صرفاً می‌تواند منشأ یک نیاز حمایتی احتمالی باشد، به یک داوری قطعی درباره شخصیت، اهلیت، خطرناکی یا اعتبار شخص تبدیل می‌کند. در نتیجه، فرد دیگر بر مبنای وضعیت واقعی و اوضاع‌و‌احوال شخصی خود ارزیابی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان نماینده یک طبقه از پیش تعریف‌شده مورد قضاوت قرار می‌گیرد.

برچسب‌زنی زمانی رخ می‌دهد که عنوان حقوقی یا اداری مورد استفاده در فرایند دادرسی، به هویت اجتماعی شخص تبدیل شود. در نظریه جرم‌شناختی برچسب‌زنی، واکنش رسمی نهادهای کنترل اجتماعی می‌تواند شخص را از «فردی که رفتاری مرتکب شده است» به «مجرم»، «بزه‌کار» یا «منحرف» تبدیل کند. به تعبیر اروینگ گافمن، برچسب ممکن است به یک منزلت غالب یا *master status* تبدیل شود؛ یعنی سایر ویژگی‌های شخص تحت‌الشعاع آن قرار گیرد (Goffman, 1963). سازوکار برچسب‌زنی معمولاً دارای چند مرحله است: نخست، شخص به‌طور رسمی در یک طبقه قرار می‌گیرد؛ سپس این طبقه‌بندی در پرونده‌ها، گزارش‌های مددکاری، رسانه‌ها، مدرسه، محل کار یا خانواده بازتولید می‌شود؛ در مرحله بعد، فرصت‌های متعارف تحصیل، اشتغال و ارتباطات اجتماعی او کاهش می‌یابد و ممکن است خود فرد نیز هویت تحمیل‌شده را بپذیرد. مطالعات جرم‌شناختی نشان داده‌اند که برچسب رسمی می‌تواند از طریق کاهش فرصت‌های مشروع و افزایش ارتباط با گروه‌های منحرف، احتمال تداوم بزه‌کاری را افزایش دهد. این خطر در دادرسی افتراقی شدیدتر است؛ زیرا تشکیل مرجع ویژه، پرونده شخصیت، ارجاع به نهادهای حمایتی، ثبت وضعیت خاص و جداسازی فرد، هرچند با هدف حمایت صورت می‌گیرد، ممکن است عضویت او در گروهی «مسئله‌دار» را تثبیت کند. در نتیجه، دادرسی ویژه می‌تواند ناخواسته از سازوکاری برای حمایت به سازوکاری برای نظارت بیشتر، مداخله گسترده‌تر و تثبیت هویت انحرافی تبدیل شود (Bernburg & Krohn, 2003).

خطر اصلی ذات‌گرایی و برچسب‌زنی در دادرسی افتراقی آن است که تفاوتی که برای حمایت شناسایی شده، به ماهیت ثابت شخص تبدیل شود. در این حالت، فرد نه بر اساس رفتار، نیازها و شرایط واقعی خود، بلکه بر اساس تصورات کلی درباره گروهی که به آن منتسب شده است، مورد قضاوت قرار می‌گیرد. پیامد چنین رویکردی می‌تواند پیشداوری قضایی، محدودیت خودمختاری، گسترش مداخلات کیفری، انگ اجتماعی، کاهش فرصت‌های تحصیلی و شغلی و حتی تشدید بزه‌کاری ثانویه باشد. بنابراین، مشروعیت دادرسی افتراقی در گروه آن است که تمایزها فردمحور، انعطاف‌پذیر، موقت، متناسب و عاری از کلیشه باشند و در کنار حمایت ویژه، کرامت، اهلیت و حق مشارکت شخص نیز حفظ شود.

فقدان نظریه جامع توجیه افتراق

یکی از چالش‌های بنیادین افتراقی‌سازی دادرسی، فقدان یک نظریه جامع و منسجم برای توجیه خروج از قواعد عمومی آیین دادرسی است. مقصود از «نظریه جامع توجیه افتراق»، چارچوبی هنجاری است که بتواند به‌طور روشن مشخص کند در چه شرایطی، بر مبنای کدام تفاوت مرتبط و تا چه میزان می‌توان اشخاص، جرایم یا بزه‌دیدگان را تابع قواعد دادرسی متفاوت قرار داد. در نبود چنین نظریه‌ای، افتراقی‌سازی غالباً به‌صورت موردی، پراکنده و واکنشی انجام می‌شود و قانونگذار برای هر حوزه، بدون تبعیت از معیارهای مشترک، توجیهی متفاوت ارائه می‌کند. در ادبیات حقوق کیفری، مبنای متعددی برای افتراقی‌سازی دادرسی مطرح شده است. گاه افتراق بر ویژگی‌های شخصی مرتکب مبتنی است؛ مانند سن و آسیب‌پذیری اطفال و نوجوانان یا ساختار غیرطبیعی و اعتباری اشخاص حقوقی. گاه نوع، پیچیدگی یا خطرناکی جرم، مانند جرایم اقتصادی، رایانه‌ای، سازمانیافته، تروریستی یا قاچاق کالا و ارز، مبنای وضع قواعد ویژه قرار می‌گیرد. در برخی موارد نیز وضعیت بزه‌دیده و ضرورت حمایت ویژه از او، افتراق در فرایند رسیدگی را ایجاب می‌کند. بر همین اساس، افتراقی‌سازی را می‌توان به سه قسم شخص‌محور، جرم‌محور و بزه‌دیده‌محور تقسیم کرد (Ayat, 2019; Paknit, 2017). با وجود این تنوع، ارتباط منطقی و سلسله‌مراتب روشنی میان مبنای مزبور وجود ندارد. برای مثال، دادرسی افتراقی اطفال بر حمایت، مصلحت عالی کودک، کاهش مداخله کیفری و بازپروری استوار است؛ درحالی‌که افتراقی‌سازی در جرایم اقتصادی یا امنیتی غالباً با ضرورت سرعت، تشدید کنترل، کارآمدی تعقیب و مقابله با خطر توجیه می‌شود. همچنین، افتراق نسبت به اشخاص حقوقی عمدتاً ناشی از عدم امکان اجرای برخی قواعد عمومی، مانند جلب یا بازداشت شخص حقوقی، و لزوم پیشینی قراردادهای متناسب با ساختار آن است. بنابراین، عنوان واحد «دادرسی افتراقی» مجموعه‌ای از جهت‌گیری‌های گاه متعارض، از حمایت و ارفاق تا سخت‌گیری و امنیت‌گرایی، را در بر می‌گیرد (Beigizadeh et al., 2019; Mirkamali & Hosseini, 2016).

خطر تبدیل استثنا به قاعده

یکی از مهمترین چالش‌های افتراقی‌سازی دادرسی، خطر گسترش تدریجی قواعد خاص و تبدیل آنها از «استثنای محدود» به «قاعده غالب» است. افتراقی‌سازی در معنای اصولی خود، به معنای پیشینی قواعد متناسب با خصوصیات متمایز برخی اشخاص، جرایم یا موقعیتهای دادرسی است؛ برای مثال، ویژگی‌های ساختاری شخص حقوقی، وضعیت آسیب‌پذیر کودک یا پیچیدگی جرایم سازمانیافته ممکن است اتخاذ برخی ترتیبات ویژه را توجیه کند. با اینحال، مشروعیت چنین تفاوتی منوط به آن است که قواعد خاص، دارای مبنای عینی، هدف مشروع و رابطهای متناسب با ویژگی متمایزکننده باشند و به نفع اصول مشترک دادرسی عادلانه نینجامند (Ziaei Chahgahi et al., 2022). خطر تبدیل استثنا به قاعده عمدتاً در افتراقی‌سازیهای امنیت‌مدار و محدودکننده تضمینهای دفاعی پدیدار می‌شود. در این وضعیت، مقرراتی که ابتدا برای مقابله با جرمی خاص یا وضعیتی اضطراری وضع شده‌اند، به‌تدریج از حیث زمانی تمدید، از حیث موضوعی به جرایم دیگر تسری و از حیث شخصی بر گروههای گسترده‌تری اعمال می‌شوند. در نتیجه، مرز میان دادرسی عمومی و دادرسی استثنایی مخدوش می‌شود و ابزارهایی نظیر محدودیت دسترسی به وکیل، افزایش مدت بازداشت پیش از محاکمه، محرمانه شدن رسیدگی، استفاده گسترده از ادله امنیتی، تغییر قواعد صلاحیت یا کاهش امکان اعتراض، از تدابیر موردی به سازوکارهای عادی عدالت کیفری تبدیل می‌شوند. اورن گروس این فرایند را «سرریز» قواعد اضطراری به نظام حقوقی عادی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که رژیمهای اضطراری، پس از ایجاد، گرایش نهادی به استمرار و تثبیت دارند؛ به‌گونه‌ای که بحران به‌جای آنکه استثنایی کوتاه‌مدت باقی بماند، ممکن است به وضعیت عادی تبدیل شود (Gross, 2003).

پیامد این تحول، صرفاً افزایش تعداد مقررات خاص نیست، بلکه وارونگی رابطه قاعده و استثناست. در حالت مطلوب، اصل بر اجرای قواعد عمومی دادرسی، برابری سلاحها، دسترسی مؤثر به وکیل، علنی بودن رسیدگی، استقلال و بیطرفی دادگاه و امکان اعتراض است و هرگونه عدول از آنها نیازمند اثبات ضرورت است. اما با عادی شدن استثناء، متهم ناگزیر میشود شمول تضمینهای عمومی را اثبات کند و محدودیتهای استثنایی بدون ارزیابی موردی بر او اعمال میشوند. بدین ترتیب، بار توجیه از حکومت به فرد منتقل شده و دادرسی عمومی به رژیم با قلمرو باقیمانده تبدیل میشود. این وضعیت با اصل برابری در برابر دادگاه، برابری سلاحها، اصل برائت و حق رسیدگی در مرجع صالح، مستقل و بیطرف تعارض پیدا میکند.

برای پیشگیری از این خطر، مقررات افتراقی محدودکننده باید اولاً دارای قلمرو شخصی و موضوعی دقیق باشند؛ ثانیاً ضرورت هر تفاوت بهطور عینی و قابل نظارت اثبات شود؛ ثالثاً محدودیتهای از حیث شدت و مدت متناسب باشند؛ رابعاً برای مقررات ناشی از وضعیتهای موقت، شرط انقضا و بازبینی ادواری پیشبینی شود؛ خامساً دادگاههای عمومی صلاحیت نظارت بر اجرای قواعد استثنایی را حفظ کنند؛ و سرانجام، اصول بنیادینی چون استقلال و بیطرفی دادگاه، اصل برائت، منع ادله حاصل از شکنجه، حق دفاع مؤثر و برابری سلاحها تحت هیچ عنوانی کنار گذاشته نشوند. بر این مبنا، افتراقیسازی هنگامی مشروع است که «استثنایی مشخص، ضروری و کنترلشده» باقی بماند، نه آنکه به مجرای برای بازتعریف مستمر و محدودکننده قواعد عمومی دادرسی تبدیل شود.

مهمترین چالشهای عملی

پراکندگی مقررات و تعارض صلاحیتها

پراکندگی مقررات زمانی رخ میدهد که قواعد مربوط به یک دادرسی خاص در یک قانون جامع و منظم گردآوری نشده، بلکه میان قانون آیین دادرسی عمومی، قوانین خاص، آییننامهها، دستورالعملهای قضایی، بخشنامهها و آرای وحدت رویه توزیع شده باشد. در چنین وضعیتی، قاضی، وکیل و اصحاب دعوا برای تشخیص مقررات حاکم ناچارند چندین منبع قانونی را همزمان بررسی کنند. برای مثال، مقررات دادرسی اطفال و نوجوانان تنها در یک فصل متمرکز نشده است؛ بلکه قواعد مربوط به مرجع تحقیقات مقدماتی، دادگاه صالح، جرایم مهم، نحوه تشکیل دادگاه و امتیازات نوجوان متهم در مواد مختلف قانون آیین دادرسی کیفری پراکنده شدهاند. ماده ۲۸۵، تحقیقات مقدماتی جرایم اشخاص پانزده تا هجدهساله را اصولاً در دادرسی ویژه نوجوانان قرار داده، اما جرایم موضوع مواد ۳۰۶ و ۳۴۰ را مستقیماً در صلاحیت دادگاه دانسته است؛ همچنین تحقیقات تمام جرایم اشخاص زیر پانزده سال مستقیماً در دادگاه اطفال انجام میشود. قوانین در سطح دادگاه نیز ماده ۳۰۴، اصل را بر رسیدگی به تمام جرایم افراد زیر هجده سال در دادگاه اطفال و نوجوانان قرار داده است، اما ماده ۳۱۵ مقرر میکند جرایم مهم در صلاحیت دادگاه کیفری یک یا دادگاه انقلاب، اگر توسط افراد بالغ زیر هجده سال ارتکاب یابد، در «دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم نوجوانان» رسیدگی شود. بنابراین، برای تعیین مسیر یک پرونده نوجوان، صرف دانستن سن متهم کافی نیست؛ بلکه باید همزمان موارد زیر مشخص شود: متهم زیر پانزده سال است یا بین پانزده تا هجده سال؛ بالغ شرعی است یا طفل محسوب میشود؛ جرم از جرایم عادی است یا در صلاحیت دادگاه کیفری یک یا انقلاب؛ جرم از جرایم منافی عفت یا تعزیرات درجه هفت و هشت است که مستقیماً در دادگاه مطرح میشود. این تعدد معیارها، بدون وجود یک نظام هماهنگ و روشن، احتمال اختلاف برداشت و اشتباه در تعیین مرجع صالح را افزایش میدهد.

تعارض هنگامی پدید میآید که یک پرونده بهطور همزمان تحت شمول بیش از یک معیار افتراقی قرار گیرد. برای مثال، نوجوانی بالغ و زیر هجده سال مرتکب جرمی میشود که از حیث عنوان، ممکن است در صلاحیت دادگاه انقلاب باشد، اما از حیث سن مرتکب، مشمول دادرسی

ویژه نوجوانان است. در این حالت، باید میان صلاحیت دادگاه انقلاب و صلاحیت شخصی دادگاه نوجوانان جمع کرد و ماده ۳۱۵ را اعمال نمود. یا ممکن است دادرسی رفتار ارتكابی را تعزیر درجه شش تشخیص دهد و خود را صالح به تحقیقات بداند، در حالی که دادگاه آن را تعزیر درجه هفت تلقی کند که براساس ماده ۳۴۰ باید مستقیماً در دادگاه مطرح شود. ماده ۳۴۰، جرایم تعزیری درجه هفت و هشت را بدون دخالت دادرسی مستقیماً در صلاحیت دادگاه قرار داده است. قوانین همچنین ماده ۳۰۶، رسیدگی به جرایم منافی عفت را مستقیماً در دادگاه صالح مقرر کرده است. بنابراین، اختلاف در تشخیص عنوان مجرمانه، درجه جرم یا سن متهم میتواند موجب اختلاف میان دادرسی و دادگاه درباره مرجع آغازکننده تحقیقات شود. پژوهشهای قضایی نیز نشان داده‌اند که تفاوت برداشت درباره درجه جرم، وصف رفتار ارتكابی و سن متهم از مهمترین عوامل اختلاف میان دادرسی و دادگاه است. این اختلافها به صدور قرارهای عدم صلاحیت، ارسال پرونده میان مراجع و در نهایت، طولانی شدن فرایند رسیدگی منجر میشوند. همچنین، اقدامات تحقیقی مرجعی که فاقد صلاحیت ذاتی است، ممکن است بی‌اثر یا باطل تلقی شود.

تخصیص‌سازی صوری

دادرسی افتراقی هنگامی مؤثر است که کنشگران آن نیز تخصیصی باشند. تغییر عنوان شعبه عمومی به شعبه اطفال، خانواده یا اقتصادی، بدون آموزش و نیروی حرفهای، افتراقی‌سازی واقعی محسوب نمیشود. در ایران، ماده ۴۰۹ قانون آیین دادرسی کیفری برای قضات اطفال سابقه قضایی، آموزش و شایستگی خاص مقرر کرده و مواد ۴۱۰ و ۴۱۳ حضور مشاورانی از رشتههای روانشناسی، جرمشناسی، علوم تربیتی و مددکاری اجتماعی و نیز مددکار اجتماعی را پیشبینی کرده‌اند. قوانین اجرای این ساختار با مسائل زیر مواجه است: تأمین مستمر مشاور و مددکار در همه حوزههای قضایی؛ پرداخت حق‌الزحمه و تثبیت موقعیت حرفهای آنان؛ آموزش تخصصی قضات، ضابطان و وکلا؛ جلوگیری از جابهجایی مکرر کارکنان آموزش‌دیده؛ و تضمین اینکه نظر متخصصان صرفاً تشریفاتی نباشد. در صورت فقدان این امکانات، نتیجه ممکن است فقط یک «شعبه تخصصی روی کاغذ» باشد که همان منطق و شیوه دادرسی عمومی را اجرا میکند.

تعارض سرعت با دقت و فردی‌سازی

افتراقی‌سازی دادرسی به معنای آن است که همه پروندهها از یک مسیر، با تشریفات و مهلهای یکسان عبور نکنند؛ بلکه با توجه به عواملی مانند پیچیدگی موضوع، اهمیت حق مورد اختلاف، وضعیت اصحاب دعوا، نیاز به کارشناسی و میزان منابع لازم، در مسیرهای متفاوتی نظیر «ساده»، «عادی» و «پیچیده» قرار گیرند.

در الگوی «مدیریت افتراقی پرونده»، هدف آن است که زمان و منابع قضایی متناسب با نیاز واقعی هر پرونده تخصیص یابد و هر دعوا با بیشترین سرعت ممکن و منصفانه به نتیجه برسد، نه اینکه صرفاً همه پروندهها سریعتر مختومه شوند.

افتراقی‌سازی از یکسو برای کاهش اطاله دادرسی، تراکم پروندهها و هزینههای دستگاه قضایی به کار میرود. بنابراین، پروندههای ظاهراً ساده در مسیرهای کوتاهتر، با جلسات کمتر، مهلهای محدودتر و رسیدگی اجمالیتر قرار میگیرند. از سوی دیگر، دقت قضایی مستلزم فرصت کافی برای کشف واقعیت، استماع مؤثر اظهارات طرفین، بررسی ادله، اخذ نظر کارشناس و تحلیل حقوقی پرونده است. همچنین، فردی‌سازی دادرسی ایجاب میکند ویژگیهای خاص پرونده و اشخاص، مانند سن، ناتوانی، وضعیت روانی، نیاز به مترجم، عدم دسترسی برابر به وکیل یا حساسیت

موضوع، مورد توجه قرار گیرد. در نتیجه، هرچه نظام قضایی برای رسیدن سریعتر به نتیجه بر استانداردهای کوتاه و مہلتهای کوتاه و طبقه‌بندی اولیه تکیه کند، احتمال دارد فرصت لازم برای شناسایی خصوصیات واقعی پرونده کاهش یابد. در مقابل، هرچه بررسی پرونده دقیقتر و شخصیسازیشدهتر باشد، زمان، نیروی انسانی و هزینه بیشتری لازم خواهد بود و هدف کاهش مدت دادرسی دشوارتر میشود.

تعارض سرعت با دقت و فردیسازی از آنجا ناشی میشود که افتراقیسازی همزمان دو هدف متفاوت را دنبال میکند: صرفهجویی در زمان و منابع و تطبیق رسیدگی با نیازهای ویژه هر پرونده. تأکید افراطی بر سرعت، خطر تصمیم نادرست، تضییع حق دفاع و نادیده گرفتن اشخاص آسیبپذیر را ایجاد میکند؛ در مقابل، فردیسازی نامحدود نیز میتواند موجب اطاله دادرسی، افزایش هزینهها، تفاوت رویه و رفتار نابرابر با پروندههای مشابه شود. راهحل، جایگزین کردن مفهوم «دادرسی متناسب و بهموقع» به جای «دادرسی صرفاً سریع» است.

کمبود نیروی انسانی قضایی و اجرایی و امکانات مرتبط

افتراقیسازی دادرسی صرفاً به معنای پیشبینی قواعد و تشریفات متفاوت در متن قانون نیست، بلکه تحقق آن مستلزم ایجاد ساختارهای قضایی تخصصی، تأمین نیروی انسانی آموزششده و فراهمکردن امکانات اجرایی متناسب با ویژگیهای هر دسته از دعاوی، جرایم یا اشخاص درگیر در فرایند دادرسی است. ازاینرو، هرگاه قانونگذار برای اطفال و نوجوانان، بزه‌دیدگان آسیبپذیر، اشخاص دارای اختلالات روانی، جرایم اقتصادی، جرایم رایانهای یا سایر حوزههای خاص، نظام رسیدگی متفاوتی پیشبینی میکند، اجرای مؤثر این نظام به وجود شعب تخصصی، قضات و ضابطان آموزششده، کارشناسان فنی، روانشناسان، مددکاران اجتماعی، وکلای متخصص، تجهیزات فنی و شبکههای از نهادهای حمایتی و اصلاحی وابسته است. فقدان یا کمبود این امکانات موجب میشود افتراقیسازی از یک سیاست عملی به مجموعه‌ای از مقررات عمدتاً شکلی و کماتر تبدیل شود.

کمبود امکانات قضایی، نخست در قالب فقدان دادگاهها و دادرسیهای تخصصی، کمبود قضات واجد تجربه و آموزش تخصصی و تراکم بالای پروندهها بروز میکند. قاضیای که همزمان عهدهدار رسیدگی به پروندههای عمومی و پروندههای نیازمند رویکرد افتراقی است، معمولاً فرصت کافی برای بررسی وضعیت فردی و اجتماعی اصحاب پرونده، تشکیل پرونده شخصیت، جلب نظر متخصصان و انتخاب پاسخ متناسب را ندارد. در چنین شرایطی، سرعت در تعیین تکلیف پرونده بر کیفیت، فردیسازی و اهداف حمایتی یا بازپرورانه دادرسی تقدم پیدا میکند. علاوه بر این، تمرکز شعب تخصصی در مراکز استانها و شهرهای بزرگ میتواند موجب نابرابری جغرافیایی شود؛ بهگونهای که اشخاص در مناطق برخوردار عملاً از تضمینهای افتراقی بهره‌مند شوند، اما پروندههای مشابه در مناطق کمبرخوردار در شعب عمومی و با امکانات محدود رسیدگی گردد.

کمبود امکانات اجرایی نیز به اندازه کمبود امکانات قضایی در ناکارآمدی دادرسی افتراقی مؤثر است. تصمیمات افتراقی غالباً به خدماتی مانند مددکاری اجتماعی، مشاوره روانشناختی، درمان، میانجیگری، مراقبت پس از خروج، نظارت بر اجرای مجازاتهای جایگزین، آموزش حرفهای و حمایت از خانواده نیاز دارند. صدور حکم به انجام خدمات عمومی، شرکت در دورههای درمانی یا قرار گرفتن تحت نظارت مددکار، بدون وجود نهاد مجری، بودجه، متخصص و سازوکار ارزیابی، عملاً قابلیت اجرا ندارد. در این وضعیت، مرجع قضایی ممکن است بهجای پاسخهای اصلاحی و غیرسالب آزادی، به ضمانتاجراهای سنتی، آسانتر و در دسترس، مانند حبس یا جزای نقدی بازگردد. بنابراین، کمبود ظرفیت اجرایی نه تنها مرحله اجرای رأی، بلکه نوع تصمیم قضایی را نیز تحت تأثیر قرار میدهد.

مهمترین چالشهای فقهی

عدالت و تساوی خصوم

مهمترین مبنای فقهی قضا، عدالت است. خداوند فرمان میدهد که امانتها به اهل آن سپرده و در مقام حکم میان مردم به عدالت رفتار شود: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». آیات ۱۳۵ سوره نساء و ۸ سوره مائده نیز بر اقامه قسط حتی برخلاف منافع شخصی یا در مواجهه با دشمن تأکید دارند. عدالت قضایی در فقه امامیه تنها به نتیجه حکم محدود نیست، بلکه رفتار قاضی با طرفین و فرصتهای آنان در جریان دادرسی را نیز دربرمیگیرد. در منابع فقهی، برابری خصوم در نگاه، خطاب، محل نشستن، گوش دادن و رفتار ظاهری قاضی مورد تأکید قرار گرفته است. امام خمینی تصریح میکند: «يجب التسوية بين الخصوم وإن تفاوتوا في الشرف والضعف»؛ قاضی باید میان خصوم، هرچند از نظر شرافت و منزلت اجتماعی متفاوت باشند، در سلام، پاسخ، نشان دادن، نگاه، سخن و انصاف مساوات را رعایت کند (Khomeini, 2000). صاحب جواهر نیز تساوی خصوم را از آداب مؤکد و در برخی ابعاد از لوازم عدالت قاضی میداند (Khomeini, 2000). در وسائلالشیعه نیز روایتی نقل شده است که قاضی باید در نگاه، اشاره، محل نشستن و صدا میان طرفین مساوات برقرار کند (Hurr al-Amili, 1988). نتیجه آنکه افتراقی سازی نمیتواند بر منزلت، قدرت، صنف یا وابستگی سازمانی شخص بنا شود، مگر آنکه تفاوت مزبور با موضوع رسیدگی ارتباط عقلایی و ضرورت اثباتشده داشته باشد.

اصل برائت و قاعده درء

اصل برائت از مهمترین مبنای فقهی محدودکننده قدرت تعقیب است. در علم اصول، در صورت فقدان دلیل معتبر بر تکلیف یا مسئولیت، اصل بر برائت قرار میگیرد (Khomeini, 2000). در امور کیفری، قاعده درء بر ضرورت احتیاط بیشتر، بهویژه در حدود، دلالت دارد: «ادروا الحدود بالشبهات». این قاعده در من لا یحضره الفقیه و وسائلالشیعه نقل شده است (Hurr al-Amili, 1988; Saduq, 1992). اگر افتراقی سازی در جرایم امنیتی، سازمانیافته یا منافی عفت یا اطفال و نوجوانان به کاهش امکان دفاع، دسترسی محدود به پرونده یا پایین آوردن عملی استاندارد اثبات منجر شود، با منطق برائت و درء ناسازگار خواهد بود. شدت اتهام، دلیل فقهی برای تقلیل احتیاط قضایی نیست؛ بلکه هرچه پیامد اتهام شدیدتر باشد، ضرورت احتیاط در دلیل و رعایت حق دفاع بیشتر است.

قاعده «البینه علی المدعی» و برابری در ارائه دلیل

حدیث مشهور «البینه علی المدعی والیمین علی من ادعی علیه» ساختار توزیع بار اثبات را بیان میکند (Hurr al-Amili, 1988). در دادرسی کیفری، دادستان و شاکی مدعی وقوع جرم و انتساب آن به متهم است؛ بنابراین، نمیتوان به دلیل ماهیت امنیتی یا حیثیتی اتهام، بار اثبات را عملاً به متهم منتقل کرد. هرگونه فرض قانونی یا رویهای که از سکوت، عدم همکاری یا ناتوانی متهم در ارائه دلیل، نتیجه مجرمیت بگیرد، باید با اصل برائت و قاعده مذکور سنجیده شود. افتراقی سازی ادله تنها هنگامی مشروع است که معیار اثبات را منضبطتر یا متناسب با ماهیت دلیل کند، نه آنکه اثبات اتهام را به زیان متهم آسان سازد.

قواعد لاضرر، نفی حرج و حفظ نظام

قاعده لاضرر از حدیث نبوی «لا ضرر و لا ضرار» گرفته شده است. از منابع مهم آن، روایت سمره بن جندب در الکافی است که پیامبر اکرم (ص) پس از احراز رفتار زیانبار سمره، به این قاعده استناد کردند؛ این روایت در الکافی، جلد پنجم، از جمله صفحه ۲۹۲، حدیث ۲ نقل شده است (Hurr al-Amili, 1988). بر اساس این قاعده، حکم شرعی یا اعمال حقی که موجب ورود زیان ناموجه به دیگری شود،

مشروعیت ندارد. اصل چهلم قانون اساسی نیز بازتاب حقوقی همین مبناست و مقرر میکند هیچکس نمیتواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد. زیان فقط متوجه بزه‌دیده یا جامعه نیست؛ محدود کردن علنی بودن دادرسی، کاهش فرصت دفاع، تسریع افراطی رسیدگی یا توسعه اختیارات ضابطان نیز ممکن است به متهم ضرر برساند. بنابراین، لاضرر نمیتواند به صورت یکجانبه، هر نوع محدودیت بر حقوق دفاعی را توجیه کند. دادرسی یا قانونگذار باید میان ضررهای متعارض، ضرر مهمتر و قطعیت را شناسایی کرده و راهکاری را برگزیند که کمترین زیان را به حقوق طرفین وارد کند.

مهمترین مستند قرآنی قاعده نفی حرج، آیه ۷۸ سوره حج است: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، یعنی خداوند در دین، حکم حرج‌آور و مشقت غیرمتعارف قرار نداده است.

قاعده نفی حرج اقتضا میکند هرگاه اجرای تشریفات معمول دادرسی برای شخصی، به دلیل سن، بیماری، معلولیت، وضعیت روانی، دوری محل، فقر یا آسیب‌پذیری ویژه، موجب مشقت شدید و غیرمتعارف شود، ترتیبات مناسب و متفاوتی پیشبینی گردد. چالش فقهی نفی حرج در تشخیص مفهوم حرج است. هر دشواری یا هزینه‌های حرج محسوب نمیشود؛ حرج باید شدید، غیرمتعارف و با توجه به وضعیت شخصی و اجتماعی فرد قابل احراز باشد. در مطالعات مربوط به این قاعده نیز عرف، زمان، مکان و ویژگیهای شخصی مکلف، معیارهای مهم تشخیص حرج شناخته شده‌اند.

مقصود از حفظ نظام نیز، صرفاً حفظ یک ساختار یا نهاد سیاسی و اداری نیست؛ بلکه در معنای فقهی متعارف، حفظ نظم اجتماعی، امنیت عمومی، جریان عادی زندگی مردم و جلوگیری از اختلال در امور اساسی جامعه است. قاعده نفی اختلال نظام، قاعده‌های اصطیادی دانسته شده که مبانی آن را در حکم عقل، بنای عقلا و سنت جستجو میکنند و مفاد آن این است که شارع حکمی را که موجب برهم خوردن نظام زندگی اجتماعی مردم شود، مقرر نکرده است.

باینحال، حفظ نظام بیشترین قابلیت سوءبرداشت را دارد. ممکن است تحت عنوان حفظ نظام، اصولی مانند برائت، حق وکیل، علنی بودن دادرسی، فرصت کافی دفاع و حق اعتراض محدود شوند. مطالعات مربوط به دادرسی افتراقی نشان داده‌اند که برخی مقررات ویژه، به دلیل تقدم سرعت، حتمیت تعقیب یا آزادی تحصیل دلیل، ممکن است اصل برائت، حریم خصوصی و امکانات کافی دفاع را تضعیف کنند. ازاینرو، صرف ادعای اهمیت جرم، امنیتی بودن پرونده یا ضرورت تسریع، برای استناد به حفظ نظام کافی نیست. باید وجود خطر واقعی، جدی و قابل اثبات برای نظم عمومی احراز شود و تفاوت ایجادشده نیز برای رفع همان خطر ضرورت داشته باشد.

بنابراین، چالش اصلی این قواعد در افتراق‌سازی دادرسی، تعارض میان حمایت افتراقی و تضمینهای عمومی دادرسی عادلانه است: لاضرر، حمایت از بزه‌دیده را اقتضا میکند، اما خود حمایت نباید موجب ضرر نامتناسب به متهم شود. نفی حرج، انعطاف در تشریفات را مجاز میسازد، اما هر دشواری، حرج محسوب نمیشود و رفع حرج یک شخص نباید حرج دیگری را ایجاد کند. حفظ نظام، رسیدگی تخصصی و مؤثر را توجیه میکند، اما نباید به‌عنوان عنوانی کلی برای کنار گذاشتن حقوق بنیادین اصحاب دعوا به کار رود. بنابراین، استناد فقهی به این قواعد زمانی مشروع است که افتراق‌سازی دارای مبنای قانونی، ضرورت واقعی، تناسب، کمترین محدودیت ممکن و امکان نظارت و اعتراض قضایی باشد. در مقام تراحم نیز باید بر اساس قاعده اهم و مهم، مصلحت قطعیت و شدیدتر ترجیح داده شود؛ نه آنکه همواره و به‌طور مطلق، منفعت عمومی ادعایی بر حقوق فردی مقدم دانسته شود.

زمینه‌های تحقق افتراق‌سازی مشروع، منسجم و کارآمد

تفاوت‌های مرتبط با وضعیت اشخاص

نخستین زمینه مشروع، وجود تفاوتی واقعی و مرتبط در وضعیت اشخاص است. سن، بلوغ جسمی و روانی، معلولیت، بارداری، مسئولیت مراقبتی، وضعیت بزه‌دیدگی، توانایی فهم فرایند و میزان آسیب‌پذیری می‌توانند اتخاذ تدابیر متفاوت را توجیه کنند. برای مثال، تفاوت میان کودک و بزرگسال صرفاً عددی نیست؛ بلکه با ظرفیت شناختی، تأثیرپذیری، امکان اصلاح و آثار زیانبار فرایند کیفری ارتباط دارد. به همین دلیل، دادرسی ویژه اطفال، محدودیت بازداشت، محرمانگی رسیدگی و اولویت اقدامات غیرسالب آزادی موجه است. با اینحال، ویژگی شخصی تنها زمانی مبنای مشروع محسوب می‌شود که با موضوع تصمیم ارتباط مستقیم داشته باشد. تابعیت، قومیت، جنسیت، مذهب یا محل اقامت نباید صرفاً بر پایه تصورات کلی درباره خطرناکی، وفاداری یا قابلیت اصلاح مبنای رفتار نامساعد قرار گیرند.

ماهیت و پیچیدگی موضوع

پیچیدگی فنی، ساختار سازمانیافته جرم، تعدد بزه‌دیدگان، ماهیت فرامرزی یا تخصصی ادله می‌تواند ایجاد مراجع یا شعب تخصصی را توجیه کند. جرایم اقتصادی، سایبری، زیستمحیطی و سازمانیافته ممکن است به دانش تخصصی مالی، رایانه‌ای یا علمی نیاز داشته باشند. مشروعیت چنین تخصص‌سازایی وابسته به آن است که هدف آن ارتقای کیفیت رسیدگی باشد، نه کاهش تضمینهای متهم یا دور زدن دادگاههای عادی. تخصص موضوعی باید با استقلال قضایی، حق دسترسی به وکیل، علنی بودن متعارف، اصل برائت و حق تجدیدنظر سازگار بماند. پیچیدگی جرم به‌خود مجوز تشدید نامحدود اختیارات یا کاهش استانداردهای اثبات نیست. ابزارهای اختصاصی تحقیق باید به ضرورت پرونده، نظارت قضایی و محدودیت زمانی مقید شوند.

ضرورت حمایت از اشخاص آسیب‌پذیر

وضعیت بزه‌دیدگان خشونت جنسی، قاچاق انسان یا جرایم ناشی از این دسته ممکن است اتخاذ شیوه‌های حمایتی ویژه را ضروری کند؛ از جمله مصاحبه تخصصی، جلوگیری از مواجهه آسیب‌زا، حمایت از حریم خصوصی و دسترسی به خدمات روانی و حقوقی. البته این حمایتها نباید اصل بیطرفی دادگاه یا حقوق دفاعی متهم را تضعیف کنند. راهحل منسجم، ایجاد توازن میان جلوگیری از بزه‌دیدگی ثانویه و حفظ امکان مؤثر اعتراض، پرسش و ارزیابی ادله است.

تفاوت‌های ساختاری میان اشخاص حقیقی و حقوقی

اشخاص حقوقی از حیث اراده، نمایندگی، ساختار تصمیم‌گیری، دارایی و شیوه انتساب مسئولیت با اشخاص حقیقی تفاوت دارند. بنابراین، قواعد خاص در زمینه احضار، نمایندگی، ابلاغ، تحقیق، مجازات و اجرای حکم می‌تواند موجه باشد. با اینحال، این تفاوت نباید به حذف حق دفاع، اصل قانونی بودن یا ممنوعیت مجازات مضاعف منجر شود. افتراق‌سازی باید دقیقاً محدود به تفاوت‌های ساختاری شخص حقوقی باشد.

نتیجه‌گیری

افتراق‌سازی دادرسی کیفری یکی از مهمترین جلوه‌های تحول سیاست جنایی معاصر و پاسخی به ناکارآمدی الگوی یکنواخت دادرسی در مواجهه با تنوع جرایم، تفاوت وضعیت اشخاص و پیچیدگی روزافزون روابط اجتماعی است. یافته‌های این پژوهش نشان داد که اصل افتراق‌سازی، به‌خود خود نه مغایر عدالت و برابری است و نه الزاماً تضمین‌کننده آن؛ بلکه مشروعیت و کارآمدی این رویکرد به مبانی، معیارها، حدود و نحوه اجرای آن بستگی دارد. افتراق‌سازی هنگامی می‌تواند در خدمت عدالت کیفری قرار گیرد که تفاوت در قواعد و سازوکارهای رسیدگی، بر تفاوتی واقعی، مؤثر و مرتبط با موضوع دادرسی استوار باشد و هدفی مشروع همچون حمایت از اشخاص آسیب‌پذیر، تضمین

مشارکت مؤثر آنان، افزایش تخصص، بهبود کیفیت رسیدگی یا رفع موانع دسترسی به عدالت را دنبال کند. در مقابل، هرگاه افتراق بر معیارهای مبهم، غیرمرتبط یا غیرقابل کنترل بنا شود، ممکن است از ابزاری برای تحقق برابری ماهوی به سازوکاری برای تبعیض، امنیت‌گرایی و محدودسازی حقوق بنیادین تبدیل شود. بررسی چالش‌های نظری نشان داد که مهمترین مسئله، فقدان نظریه‌های جامع و منسجم برای توجیه خروج از قواعد عمومی دادرسی است. در نظام موجود، افتراق‌سازی گاه با منطبق حمایت از کودک، بزه‌دیده یا شخص آسیب‌پذیر صورت می‌گیرد، گاه بر ضرورت تخصص‌سازی رسیدگی به جرایم پیچیده مبتنی است و گاه با ملاحظات امنیتی، سرعت تعقیب و تشدید کنترل توجیه می‌شود. قرار گرفتن این جهت‌گیری‌های متفاوت و حتی متعارض ذیل عنوان واحد «دادرسی افتراقی»، بدون تعیین سلسله‌مراتب اهداف و معیارهای مشترک، زمینه تصمیم‌گیری‌های نامنسجم و سلیقه‌های را فراهم کرده است. از اینرو، تعارض میان برابری صوری و برابری ماهوی را نمیتوان با ترجیح مطلق یکی بر دیگری حل کرد؛ معیار اساسی آن است که تفاوت ایجاد شده با توان مشارکت شخص در فرایند دادرسی، نیاز حمایتی، اعتبار ادله یا پیچیدگی واقعی پرونده ارتباط مستقیم داشته باشد. برابری ماهوی به معنای اعطای امتیاز ناروا نیست، بلکه مستلزم جبران موانعی است که اشخاص را از برخورداری واقعی و برابر از حقوق دادرسی محروم میکند. پژوهش حاضر همچنین نشان داد که ذات‌گرایی و برچسب‌زنی از جدیترین مخاطرات دادرسی‌های افتراقی شخص‌محور است. تعلق فرد به گروهی مانند کودکان، اشخاص دارای معلولیت، مبتلایان به اختلالات روانی یا معتادان، نباید به داوری از پیش تعیین‌شده درباره اهلیت، خطرناکی، اعتبار یا قابلیت اصلاح او منجر شود. حمایت افتراقی زمانی با کرامت انسانی سازگار است که بر ارزیابی فردی، تخصصی و قابل بازبینی استوار باشد و وضعیت خاص شخص را به هویتی ثابت و مسلط تبدیل نکند. بنابراین، افتراق‌سازی مشروع باید فردمحور، انعطاف‌پذیر، موقت و متناسب باشد و همزمان با ارائه حمایت ویژه، حق خودمختاری، مشارکت، دفاع و اعتراض شخص را نیز تضمین کند. در بعد عملی، یافته‌ها بیانگر فاصله قابل توجه میان شناسایی تقنینی دادرسی‌های افتراقی و تحقق واقعی آنهاست. پراکندگی مقررات، تعدد و تعارض معیارهای صلاحیت، تخصص‌سازی صوری مراجع، کمبود قضات و ضابطان آموزش‌دیده، فقدان کارشناسان، روانشناسان و مددکاران کافی، تمرکز امکانات تخصصی در مراکز استانها و ضعف نهادهای مجری تصمیمات اصلاحی، سبب شده است که بخشی از مقررات افتراقی در سطح قواعد شکلی و کماثر باقی بماند. در چنین شرایطی، تغییر عنوان یک شعبه یا پیشبینی یک نهاد خاص در قانون، بدون تأمین زیرساخت انسانی، مالی و سازمانی، به تحقق دادرسی افتراقی منجر نمیشود. نتیجه این وضعیت میتواند برخورد متفاوت با پرونده‌های مشابه، اطلاع دادرسی، تعارض صلاحیتها و بازگشت قضات به پاسخهای سنتی و در دسترس، به‌ویژه حبس و جزای نقدی، باشد. تعارض میان سرعت، دقت و فردی‌سازی نیز از یافته‌های اساسی پژوهش است. افتراق‌سازی نباید به مترادفی برای رسیدگی سریع و کاهش تشریفات تبدیل شود؛ زیرا سرعت فاقد ضابطه میتواند فرصت دفاع، امکان بررسی ادله، دسترسی به وکیل و شناسایی نیازهای خاص اصحاب پرونده را محدود کند. در مقابل، فردی‌سازی نامحدود نیز ممکن است به افزایش هزینه، اطلاع رسیدگی و تفاوت ناموجه در رویه‌ها بینجامد. راه‌حل، جایگزین کردن مفهوم «دادرسی متناسب و بهموقع» با «دادرسی سریع به هر قیمت» است. زمان، تشریفات و منابع تخصیص‌یافته به هر پرونده باید متناسب با پیچیدگی موضوع، اهمیت حقوق در معرض خطر، وضعیت اشخاص و نیاز واقعی به بررسی‌های تخصصی تعیین شود. تحلیل مبانی فقهی نیز نشان داد که افتراق‌سازی نه تنها با فقه امامیه ناسازگار نیست، بلکه قواعدی همچون عدالت، تساوی خصوم، نفی حرج و لاضرر میتوانند پشتوانه اتخاذ ترتیبات حمایتی و متناسب باشند. باینحال، استناد به قواعدی مانند حفظ نظام یا جلوگیری از ضرر عمومی نمیتواند مجوزی کلی برای محدود کردن اصل برائت، دسترسی به وکیل، فرصت کافی دفاع، علنی بودن رسیدگی یا حق اعتراض تلقی شود. اصل برائت، قاعده درء و قاعده «البینه علی المدعی» اقتضا میکنند که شدت یا ماهیت خاص اتهام به

کاهش استاندارد اثبات یا انتقال عملی بار اثبات به متهم منجر نشود. هرچه پیامد اتهام شدیدتر باشد، ضرورت احتیاط قضایی، اعتبارسنجی ادله و تضمین حقوق دفاعی نیز افزایش مییابد. بدین ترتیب، بهره‌گیری از مبانی فقهی برای توجیه دادرسی افتراقی تنها در صورتی معتبر است که ضرورت واقعی، تناسب، کمترین محدودیت ممکن و قابلیت نظارت قضایی احراز شود.

برآیند یافته‌ها آن است که میتوان الگویی هفتگانه برای سنجش مشروعیت افتراقی‌سازی ارائه کرد: وجود تفاوت واقعی و مرتبط؛ تعقیب هدفی مشروع و مشخص؛ ضرورت اتخاذ قاعده متفاوت؛ تناسب میان تفاوت موجود و تدبیر انتخابشده؛ اعمال کمترین محدودیت بر حقوق بنیادین؛ پیشبینی نظارت و امکان اعتراض مؤثر؛ و ارزیابی مستمر آثار و نتایج مقررات. بر اساس این الگو، بار توجیه هرگونه عدول از قواعد عمومی بر عهده قانونگذار یا مقام اعمالکننده مقرر افتراقی است و نمیتوان از شخص انتظار داشت برخورداری خود از تضمینهای عمومی دادرسی را اثبات کند. اصولی مانند استقلال و بیطرفی دادگاه، اصل برائت، حق دفاع مؤثر، منع استفاده از ادله نامشروع، تساوی سلاحها و حق دسترسی به مرجع صالح باید به‌عنوان هسته غیرقابل عدول دادرسی کیفری حفظ شوند. در راستای اصلاح نظام موجود، ضروری است قانونگذار ضمن ارائه تعریفی روشن از افتراقی‌سازی و مفهوم آسیب‌پذیری، معیارهای قانونی و قابل سنجشی برای ایجاد و اعمال دادرسیهای خاص تعیین کند؛ مقررات پراکنده را سامان دهد و تعارضهای صلاحیتی را کاهش دهد؛ ارزیابی فردی و پرونده شخصیت را در موارد لازم، تحت نظارت قضایی و با رعایت محرمانگی تقویت کند؛ و برای مقررات استثنایی و محدودکننده، قلمرو دقیق، مدت معین، بازبینی ادواری و در صورت لزوم شرط انقضا پیشبینی نماید. همچنین، تخصصی‌سازی واقعی مراجع مستلزم آموزش مستمر قضات، ضابطان و وکلا، تثبیت حضور متخصصان علوم رفتاری و اجتماعی، توزیع عادلانه امکانات در مناطق مختلف، تأمین بودجه نهادهای حمایتی و اصلاحی و ایجاد نظام ارزیابی آماری و تجربی از نتایج دادرسیهای افتراقی است. در نهایت، افتراقی‌سازی دادرسی کیفری زمانی میتواند به تحقق عدالت مادی، افزایش کارآمدی و تقویت اعتماد عمومی بینجامد که به‌عنوان «استثنایی ضابطهمند در درون نظم عمومی دادرسی عادلانه» فهم شود، نه مسیری برای کنار گذاشتن تضمینهای مشترک و بنیادین. آینده این رویکرد در نظام عدالت کیفری ایران در گرو عبور از افتراقی‌سازی پراکنده، واکنشی و عمدتاً تقنینی به سوی الگویی منسجم، حقوقمدار، فردمحور و مبتنی بر شواهد است. بر این اساس، ملاک نهایی موفقیت دادرسی افتراقی نه تعداد مراجع و مقررات خاص، بلکه توانایی آن در ایجاد توازن عقلانی میان کارآمدی و آزادی، حمایت و بیطرفی، تخصص و برابری، و مصالح عمومی و حقوق بنیادین اشخاص است. افتراقی‌سازی تنها در پرتو چنین توازنی میتواند از خطر تبعیض و استثناگرایی فاصله گیرد و به ابزاری مشروع و پایدار برای تحقق عدالت کیفری تبدیل شود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Differentiation of criminal procedure has emerged as one of the major conceptual and institutional transformations in contemporary criminal policy, reflecting the transition from a rigid, uniform, and formally equal model of criminal adjudication toward a more flexible, purposive, and context-

sensitive system of procedural regulation. The traditional model of criminal procedure was largely premised on the idea that equality before the law required the application of identical rules to all accused persons, all victims, and all categories of offences. However, the increasing complexity of crime, the diversification of offender profiles, the emergence of new forms of victimization, the expansion of organized, economic, cyber, and security-related offences, and the growing importance of human rights guarantees have challenged the sufficiency of uniform procedural arrangements. Within this context, differentiated criminal procedure seeks to design specific rules, forums, safeguards, or procedural pathways according to relevant differences among crimes, offenders, victims, evidentiary structures, and institutional needs. This approach does not necessarily imply a departure from justice; rather, when properly justified, it may be understood as a means of realizing substantive equality, improving procedural effectiveness, and adapting criminal justice responses to the real conditions of cases and persons. The theoretical roots of this approach can be traced to modern criminal policy scholarship, especially analyses that emphasize organized diversity within criminal justice systems and criticize the limitations of classical procedural uniformity (Delmas-Marty, 1986, 1992). At the same time, the differentiation of criminal proceedings raises serious normative questions because any departure from general procedural rules must be reconciled with the principles of legality, legal certainty, equality before courts, the presumption of innocence, access to justice, judicial independence, and the right to an effective defence (Ashworth, 2006; Duff et al., 2010). Therefore, differentiated procedure is neither inherently legitimate nor inherently illegitimate; its legitimacy depends on the existence of rational criteria, legitimate aims, institutional safeguards, proportionality, and effective judicial oversight.

The purpose of this study is to analyze the major theoretical, practical, and jurisprudential challenges of differentiating criminal procedure in contemporary criminal policy, with particular attention to the Iranian legal system and the principles of fair trial. The study adopts an analytical-critical method and draws upon domestic and international legal literature in order to examine how differentiation operates across different stages of criminal proceedings, including preliminary investigation, prosecution, trial, sentencing, and execution of judgments. The central research problem is that while differentiated criminal procedure has increasingly been accepted as a necessary response to the complexity of modern criminal justice, its theoretical foundations and operational limits remain insufficiently clarified. In Iranian criminal procedure, especially after the adoption of the Criminal Procedure Code of 2013, several institutions reflect a differentiated logic, including special proceedings for children and juveniles, suspension and deferral of prosecution, mediation, alternative sanctions, and special procedural rules for certain categories of offences and persons (Ashouri, 2019; Mirkamali & Hosseini, 2016). Nevertheless, the absence of a coherent theory of differentiation, ambiguity in legislative criteria, institutional fragmentation, and insufficient implementation capacities have weakened the practical realization of this approach (Ardabili, 2021; Paknit, 2017). This study therefore seeks to clarify the conditions under which differentiation can be justified as a legitimate mechanism of substantive justice rather than a source of arbitrariness, discrimination, or procedural insecurity. It argues that differentiation must be assessed through the lens of fair trial guarantees and that every procedural distinction must be based on a relevant difference, pursue a legitimate aim, be necessary and proportionate, impose the least possible restriction on fundamental rights, and remain subject to effective review.

The findings of the study show that the first set of challenges is theoretical and concerns the conceptual ambiguity of differentiation, the apparent tension between formal equality and substantive equality, the risk of essentialism and labeling, the absence of a comprehensive theory

justifying departure from general procedural rules, and the danger that exceptional procedures may gradually become ordinary mechanisms of criminal justice. Formal equality requires equal application of procedural rules, but substantive equality demands attention to real and relevant differences that affect a person's capacity to participate in proceedings, understand the accusation, defend themselves, or withstand the consequences of criminal justice intervention. For example, applying identical interrogation procedures to children, persons with cognitive disabilities, and adult defendants may appear equal but may function unjustly in practice. However, the study emphasizes that not every distinction is legitimate; differences must be relevant to procedural capacity, evidentiary reliability, protective needs, or the technical complexity of the case. Otherwise, differentiation may become a disguised form of discrimination. Another serious theoretical risk is essentialism, whereby all members of a group are treated as if they possess fixed and homogeneous characteristics. This problem is closely connected to labeling theory, because the formal classification of a person as a juvenile offender, dangerous person, mentally disordered defendant, addict, or vulnerable victim may become a dominant social identity and generate stigma, exclusion, and secondary deviance (Bernburg & Krohn, 2003; Goffman, 1963). Furthermore, the study finds that differentiated procedure is often justified by conflicting rationales: protection and rehabilitation in juvenile justice, efficiency and speed in simplified procedures, technical expertise in economic or cybercrime cases, and security control in organized or security-related crimes (Ayat, 2019; Beigizadeh et al., 2019). Placing these divergent rationales under the single title of "differentiated procedure" without a hierarchy of principles creates normative inconsistency and increases the risk that exceptional rules may expand beyond their original scope (Gross, 2003; Ziaei Chahgahi et al., 2022). The second set of findings concerns practical and institutional challenges. Differentiated criminal procedure can operate effectively only when specialized rules are supported by specialized institutions, trained professionals, adequate resources, and coherent jurisdictional arrangements. In practice, however, differentiation may remain merely formal if a general court is renamed as a juvenile, family, economic, or special court without the presence of trained judges, specialized prosecutors, qualified defence lawyers, psychologists, social workers, criminologists, forensic experts, and appropriate support institutions. The Iranian legal system contains several legal provisions that envisage specialized proceedings, especially in relation to children and juveniles, but their effective implementation depends on the availability of professional personnel and institutional infrastructure. The study identifies fragmentation of regulations as one of the major operational problems. Rules governing differentiated proceedings are often distributed across general procedural laws, special statutes, regulations, circulars, and judicial practices. This fragmentation makes it difficult for judges, lawyers, defendants, and victims to determine the applicable procedural path, particularly where multiple criteria overlap, such as the age of the accused, the gravity of the offence, the type of court, and the nature of the charge. Such overlap may generate conflicts of jurisdiction and prolong proceedings, thereby undermining the very efficiency that differentiation is supposed to promote. Another practical challenge is the tension between speed, accuracy, and individualization. Differentiation is sometimes used to reduce delays and allocate judicial resources more efficiently, but excessive emphasis on speed may weaken the right to defence, limit access to case materials, reduce opportunities to challenge evidence, and prevent adequate assessment of the personal circumstances of the accused or victim (Cape & Smith, 2017; Nourian & Salimi, 2017). Conversely, unlimited individualization may increase costs, prolong proceedings, and produce inconsistent treatment of similar cases. The study therefore argues that the appropriate criterion is

not rapid justice at any cost, but proportionate and timely justice, in which time, resources, and procedural safeguards are allocated according to the complexity of the case and the rights at stake. The third set of findings relates to jurisprudential and normative foundations in Islamic legal thought, particularly in the context of Iranian law. The study shows that differentiated criminal procedure is not necessarily incompatible with Imami jurisprudence; indeed, several jurisprudential principles can support differentiated and protective arrangements when they are directed toward justice, removal of hardship, prevention of harm, and preservation of social order. The principle of justice is central to adjudication and requires not only a just outcome but also equal and respectful treatment of litigants during proceedings. Jurisprudential sources emphasize equality between litigants in attention, speech, seating, hearing, and judicial conduct, indicating that procedural differentiation cannot be based on status, power, class, occupation, or institutional affiliation unless a rational and legally relevant connection to the subject of adjudication is established (Hurr al-Amili, 1988; Khomeini, 2000). The presumption of innocence and the rule of dar' also provide important limits on punitive authority, especially where doubt exists regarding the commission of the offence, attribution, or criminal responsibility (Hurr al-Amili, 1988; Saduq, 1992). From this perspective, the seriousness of an accusation, including security-related, organized, or morally sensitive offences, cannot justify lowering standards of proof or reducing the right to defence. Similarly, the rule that evidence is incumbent upon the claimant prevents the practical transfer of the burden of proof to the accused. At the same time, principles such as no harm, negation of hardship, and preservation of order may justify special protective arrangements for vulnerable victims, children, persons with disabilities, or individuals facing extraordinary barriers to participation in proceedings. However, these principles cannot be invoked in a one-sided manner to restrict defence rights or judicial guarantees. Claims of public interest, social order, or procedural efficiency must be concrete, necessary, proportionate, and subject to judicial review. Thus, jurisprudential reasoning can support legitimate differentiation only where it remains compatible with equality of litigants, the presumption of innocence, evidentiary caution, effective defence, and proportional limitation of rights.

In conclusion, the study demonstrates that differentiation of criminal procedure is a necessary but risky instrument of contemporary criminal justice. It can promote substantive justice, institutional efficiency, victim protection, specialization, and meaningful access to justice when it is grounded in real and relevant differences and when it preserves the core guarantees of fair trial. At the same time, it may become a source of discrimination, arbitrariness, securitization, procedural fragmentation, and erosion of defence rights if it lacks clear criteria and effective control. The proposed model for legitimate differentiation consists of seven cumulative conditions: the existence of a real and relevant difference; pursuit of a clear and legitimate aim; necessity of a distinct procedural rule; proportionality between the difference and the adopted measure; use of the least restrictive means; availability of judicial oversight and effective objection; and continuous evaluation of the consequences of differentiated rules. Under this model, the burden of justifying any departure from general procedural guarantees lies with the legislature or the authority applying the differentiated rule, not with the individual who claims the protection of ordinary fair trial rights. Principles such as judicial independence and impartiality, the presumption of innocence, effective defence, equality of arms, prohibition of unlawful evidence, and access to a competent court must remain the non-derogable core of criminal procedure. For the Iranian legal system, the study recommends clarifying the legal definition of differentiation, adopting measurable criteria for vulnerability and procedural specialization, reorganizing scattered regulations, reducing jurisdictional conflicts, strengthening

individualized assessment under judicial supervision, ensuring confidentiality where necessary, and providing real institutional resources for specialized courts and supportive measures. Ultimately, differentiated criminal procedure can become legitimate, coherent, and effective only when it is understood as a regulated exception within the general order of fair criminal adjudication, not as a pathway for bypassing fundamental guarantees.

References

- Ardabili, M. A. (2021). *General Criminal Law* (Vol. 1). Mizan.
- Ashouri, M. (2019). *Criminal Procedure* (Vol. 1). SAMT.
- Ashworth, A. (2006). *Principles of Criminal Law* (5th ed.). Oxford University Press.
- Ayat, A. (2019). Justifying differentiated proceedings for economic crimes: Threat of crime or danger of the offender? *Criminal Law Research*, 8(28), 239.
- Beigzadeh, B., Moazenzadegan, H. A., & Koushki, G. (2019). Applying differentiated criminal procedure to legal persons at the preliminary investigation stage. *Criminal Law Research*, 8(29), 43-68.
- Bernburg, J. G., & Krohn, M. D. (2003). Labeling, life chances, and adult crime. *Criminology*, 41(4), 1287-1318.
- Cape, E., & Smith, T. (2017). *Judicial Oversight of Police Detention and Investigation in Europe*. Hart Publishing.
- Delmas-Marty, M. (1986). *Les grands systèmes de politique criminelle*. Presses Universitaires de France.
- Delmas-Marty, M. (1992). *Procédures pénales d'Europe*. Presses Universitaires de France.
- Duff, R. A., Farmer, L., Marshall, S. E., & Tadros, V. (2010). *The Trial on Trial: Towards a Normative Theory of the Criminal Trial*. Hart Publishing.
- Goffman, E. (1963). *Stigma: Notes on the Management of Spoiled Identity*. Prentice-Hall.
- Gross, O. (2003). Chaos and rules: Should responses to violent crises always be constitutional? *The Yale Law Journal*.
- Habibi, B. (2018). The concept of the principle of access to justice, its features and manifestations. *Legal Studies*, 10(1), 61-90.
- Hurr al-Amili, M. i. H. (1988). *Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masa'il al-Shari'a*.
- Khomeini, S. R. (2000). *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Lazerges, C. (2008). Differentiated criminal justice and human rights. *Revue de Science Criminelle et de Droit Pénal Comparé*(1), 1-15.
- Mirkamali, S. A., & Hosseini, E. (2016). Differentiated proceedings for children in the Criminal Procedure Code of 2013.
- Mohseni, H. (2017). The principle of access to justice and the government's right to litigation. *Private Law Studies*, 47(3), 531-550.
- Nourian, A., & Salimi, E. (2017). Reasonable time in the criminal pre-trial stage: From mechanisms of application to guarantees for violation. *Parliament and Strategy*(92), 229-254.
- Paknit, M. (2017). *Differentiation of Criminal Proceedings* (1st ed.). Mizan Legal Foundation.
- Roberts, J. V., & Hough, M. (2013). *Sentencing and Punishment: The Quest for Justice*. Oxford University Press.
- Rusman, G. (2022). Incentive forms of court proceedings as an element of the transformation of the criminal process.
- Sadug, M. i. A. i. B. (1992). *Man La Yahduru al-Faqih* (Vol. 4). Islamic Publications Office.
- Yavari, A. (2004). The right to a fair trial and modern procedure. *Constitutional Law*(2), 253-290.
- Ziaei Chahgahi, S. Y., Jamshidi, A., & Ashouri, M. (2022). Differentiation of criminal proceedings for crimes committed by legal persons: Foundations, necessity, and criteria. *Judiciary Law Journal*, 86(119), 295-326.